فقر و ساختار قدرت در ايران

حسين راغفر*

فرض اساسي مقاله اين است كه **«فقر محصول ساختار قدرت و نظام اجتماعي است»**. فقر يک محصول طبيعي نيست، بلكه نتيجة روابط و مناسبات انساني است . روابط قدرت و سلطه بطور قابل ملاحظه اي قوام بخش روابط اجتماعي در جوامع بشري بوده اند و كماكان خواهند بود. علي‌رغم دستاوردهاي بزرگ علمي و فني در جامعه بشري هنوز نيمي از جمعيت جهان در فقر شديد بسر مي‌برد و در درون كشورها، حتي كشورهايي كه بر اقيانوس هاي گاز و نفت و منابع طبيعي گسترده شده اند، ميليون ها نفر از شهروندان دچار گرسنگي و فقر شديد هستند. اين دو گانگي آسفبار سئوالات تاريخي ساده اما در عين حال غام ض را در ذهن آدميان مطرح ساخته است.

چرا علي‌رغم دستاوردها ي عظيم بشر ي در حوزه هاي علوم و فناوري هنوز اكثريت عظيمي از جوامع از دسترس ي به مواهب ا ين دستاوردها محرومند؟ آ يا ا ين پارادوكس

* دكتراي اقتصاد، عضو هيأت علمي دانشگاه الزهرا
<raghhg@yahoo.co.uk>

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

محصول سقوط اخلاق در جامعه بشر ي است و يا نتيجه مناسبات س ياسي، يا هر دو؟ در سط ح ملي توجيه عامل يا عوامل تب يين‌كنندة وجود اين پديدة به ظاهر هم يشگي در جوامع، و به ويژه جوامع به لحاظ منابع طب يعي ثروتمند، چيست؟ علوم انساني و اجتماعي، از جمله علم اقتصاد رسم ي، عمدتاً چشم بر ر يشه‌هاي اين نابرابري بسته‌اند چرا كه خود محصول چن ين ساختاري هستند، و به هم ين دليل توان تبيين اين دوگانگي را ندارند. مقاله حاضر ضمن پاسخ به سؤالات فوق الذكر در پايان نقش درآمد نفت در شكل گيري ساختار قدرت در ايران و گسترش فقر و نابرابري را مورد بحث قرار داده است.

كليدواژه‌ها: ساختار قدرت، فقر، نابرابري

تاريخ دريافت: 84/2/12 تاريخ پذيرش84/6/2

مقدمه

مشكل فقر را بايد در ساختار و روابط قدرت چه در مقياس جهاني و چه در سطوح ملي جستجو كرد. براي تبيين دلائل چنين پديدة پايا در جامعه بشري بايد به بررسي عوامل علّي ديگري پرداخت كه تعيين مي‌كنند چگونه دنياي اجتماعي و ارزش‌هاي اخلاقي در تعامل با يكديگر تحول و تكامل مي يابند. ماركس

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

مي‌گويد كه برداشت هاي حاكم از عدالت به وسيله منافع مشترک گروه حاكم شكل مي گيرند. اين منافع به نوبه خود از طريق نقش خاص افراد وابسته به گروه حاكم در كنترل ابزار توليد (سرمايه، فناوري، قدرت كار، زمين، و مناب ع طبيعي) شكل مي‌گيرند. به اين ترتيب بر مبناي اين نظريه، اخلاق ارباب قدرت صرفاً محصول نقش و جايگاه صاحبان سرمايه، فناوري، زمين و منابع طبيعي است.

البته نظر يه ماركس محدودتر از آن است كه بتواند كل‌يه تحولات در ارزش ها و هنجارهاي اخلاقي يا حتي فقط تغ‌يي‌رات تاريخي مهم را توض‌يح دهد. اما اين نكته ني‌ز غ‌يرقابل انكار است كه منافع و موفق‌يت افراد بر آنچه كه برداشت ها و درک آن‌ها از عدالت و اخلاق ي كه آن‌ها را جذاب و متقاعده‌كننده م‌ي‌ابند تاث‌ير م‌ي‌گذارند. به عنوان مثال در مقابل ا ين سئوال كه آ يا محروم كردن شهروندان از دسترسي به مراقبت‌هاي پايه بهداشتي به دل يل ا ينكه توانا يي پرداخت هزينه‌هاي اين خدمات را ندارند غ‌يرعادلانه است يا خ‌ير. يک فرد فق‌ير به احتمال ب‌يشتري نسبت به يک فرد ثروتمند به ا ين سئوال پاسخ مثبت م يدهد. اختلاف نظر گروه‌هاي مختلف در جامعه وقت ي ب‌يشتر م‌يشود كه نسبت به هم در انزواي متقابل و ب‌ياطلاع نسبت به

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

وضعيت، تجربيات و ديدگاه هاي يكديگر در مورد جهان باشند. بخشي از مردم هيچ درک روشني نسبت به فقر شديد ندارند. آن ها نمي دانند اينكه گروهي از مردم در وحشت و اضطراب از دست دادن فرزندشان به خاطر گرسنگي، اسهال، يا سرخک هستند و هيچ مرجع و ملجائي براي گرفتن كمک و يا حتي وام اندكي در مقابل كار طاقت فرسا و يكنواخت ندارند چه معنايي دارد. اگر اين دسته از افراد كساني از افراد گروه هاي فقير با اين ويژگي ها را در ميان دوستان و نزديكان خود مي داشتند، بسياري از آن ها درمي يافتند كه حل مسأله فقر نيازمند تأمل اخلاقي جديتري است و بسياري از اين افراد به طور جديتري به اين اعتقاد مي رسيدند كه بايد براي كاستن از فقر كاري كنند.

منافع و موقعيت اجتماعي افراد بر قضاوت هاي آن ها كه ريشه در ارزش هاي اختلاقي شان دارد اثر مي گذارد. مردم به طور ناخودآگاه به اين سمت گرايش دارند كه ارزش هاي اخلاقي را در جهت منافع شخصي خود تفسير كنند و مي كوشند تا واقعيات را به نحوي گزينش و بازنمايي كنند و آن ها را به نحوي به هم بدوزند كه در خدمت قضاوت هاي مطلوبشان باشند. اين تمايل به توجيه در بين كساني كه منافع نزديک و مشتركي دارند قويتر است و همزمان همين منافع مشترک افراد هم شأن و ملازم

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

به تقويت اين گرايش مي انجامد. تنها تماس مستمر با گروه هاي «بيروني» است كه مي تواند به اعضاي چنين گروهي نشان دهد كه چگونه ارزش هاي آن‌ها در پرتو يک درک بهتر از واقعيت ممكن است متحول شود و قضاوت هاي اخلاقي آن‌ها تاثير مي پذيرد. اما تعداد كمي از افراد متعلق به طب قات برخوردار هستند كه چنين تماس هاي «بيروني»اي دارند. وقتي چنين فرصتي براي آن‌ها فراهم نمي‌شود آن‌ها خود را مسئول فقر شديد ديگران نمي بينند و دليلي براي بذل توجه اخلاقي به آلام و مصائب فقرا نمي‌يابند، آن‌ها كار غلطي مرتكب نشده اند، سياست نادرستي اعمال نكرده اند، و ايرادي را در نهادهاي حاكم نمي‌بينند كه دليلي براي مشاركت در مصائب فقرا بيابند.

انسان به طور طبيعي از ديدن آلام و مصائب ديگران متاثر مي‌شود و همزمان به طور ناخودآگاه مي‌كوشد تا از مواجهه با آن‌ها دوري جويد. يک ميل غريزي در انسان وجود دارد كه همواره مشتاق شنيدن اخبار اميدبخش و مفرح است و از رويارويي با رويدادهاي تلخ گريزان . اين جاذبه و دافعه غريزي در طول تاريخ عامل قدرتمندي براي اصحاب قدرت در بهره كشي از توده ها فراهم آورده و شكل‌گيري جوامع دو يا چند قطبي را توجيه پذير كرده است. گريز از واقعيات تلخ علت ديگري است

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

كه فرصت مناسبي را براي خودفريبي در ميان آدميان فراهم مي آورد. گروهي براي اجتناب از رويارويي با واقعيات تلخ زندگي به چنان خوشبيني اميدواركننده اي متوسل مي شوند كه بي شباهت به بلاهت نيست. جمعي از خوف عظمت مشكلات و مصائب، تسليم جبن و زبوني مي شوند و براي كسب بهره مندي از مزاياي قدرت مي كوشند تا به اردوگاه اصحاب قدرت نزديک شوند و به نسبت اين نزديكي توجيه گر مناسبات حاكم مي شوند؛ فقر و تبعيض و نابرابري را كه محصول آشكار م ناسبات قدرت است سرنوشت طبيعي دوزخيان روي زمين مي خوانند. اين تلاش در توجيه وضعيت غيرقابل توجيه، اخلاقيات حاكمان ر ا متفاوت از اخلاق مصلحين شكل مي‌دهد.

1) تعريف فقر

به طور سنت ي مفهوم فقر تنها به ناكاف ي بودن درآمد اطلاق شده است. با تعيين خط فقر آن‌هايي كه زير خط قرار مي‌گيرند فقير محسوب مي‌شوند و اشخاص بالاي خط، غيرفقير. از ابتداي علم اقتصاد علماي نخستين آن كوشيدند تعريف گسترده اي از فقر ارائه كنند كه تنها شامل فقر اقتصاد ي نشود، بلكه فقر آزادي، فقر در دستيابي به حقوق انساني و فقر در توسعه ابعاد انساني و بسياري از ابعاد ديگر را شامل گردد.

سنت غالب در علم اقتصاد توجه خود را معطوف به

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

متغيرهايي همچون توليد ناخالص ملي يا ثروت ملي مي‌كند بدون توجه به اين كه چگونه اين منابع توزيع مي‌شوند و تأثير آن بر زندگي آحاد انساني چيست. اين درست است كه وفور ثروت حائز اهميت است اما اين رويكرد از آن جايي كه از عوامل مهم ديگري كه به رفاه و آزادي انسان كمك مي‌كنند- همچون بهداشت عمومي، آموزش و تعليم و تربيت همگاني غفلت مي‌ورزد، ناقص و عقيم است و از آن جايي كه تنها بر حداكثر كردن ثروت تأكيد دارد، بدون توجه به اين كه چگونه توزيع مي‌شود، يك غفلت جدي از مردم به نفع تراكم ثروت در اختيار تعداد معدودي به وجود مي‌آيد كه مي‌تواند به نوبه خود منجر به محروميت‌هاي شديد ميليون‌ها نفر از مردم شود. مهمترين رويكرد متمركز بر توليد ثروت اين است كه ضرورتاً يطرفي در تخصيص حقوق حقه مردم را نقض مي‌كند، به ويژه حقوق كساني را كه در ساختار قدرت و نظام تصميم‌گيري جايگاهي ندارند، يعني حقوق فقرا و محروم‌ين را. لازمه اصلاحات اقتصادي مردمي درك عدالت اجتماعي و توجه به توسعه منابع انساني است.

براساس رويكرد قابليتي به فقر، مناسبات اجتماعي بايد بر اساس آزاديهاي مردمي در ارتقاي كسب موفقيت‌هايي در زندگي و اقداماتي كه براي آن‌ها ارزشمند است، و براي اين ارزشگذاري خود

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

دليل دارند، ارز يابي شوند. مفهوم آزادي در نظريه قابليت يک مفهوم کل يدي است. آزادي به فرصت واقعي براي تحقق آنچه که براي ما ارزشمند است اطلاق مي‌شود. آزادي هم ارزش ذاتي دارد و هم ارزش ابزاري. آزادي‌ها تنها به آزادي‌هاي منفي که هدف آن‌ها نفي موانع آزادي است، محدود نمي‌شود بلکه آزادي‌هاي مثبت، يعني توانايي تحقق اهدافي که فرد براي آن ها ارزش قائل است، مورد تأکيد قرار مي‌گيرد. اين که انسان‌ها بتوانند از گرسنگي رنج نکشند و نيازهاي آموزشي خود را تأمين کنند، از ابتلا به بيماري‌هاي قابل پيشگيري جلوگيري کنند، موضوع آزادي مثبت است.

ما بايد کارکردهاي اساسي افراد را، که مؤلفه‌هاي قابليت انسان‌ها هستند، مورد توجه قرار دهيم. منظور از کارکردها، موقعيت هايي است که مردم درآنها به سر مي‌برند يا کارهايي است که قادر به انجام آن هستند. تغذيه کافي، برخورداري از خدمات بهداشتي، دسترسي به آموزش و پرورش يا شرکت در فعاليت هاي اجتماعي بهداشتي، دسترسي به آموزش و پرورش، يا شرکت در فعاليت هاي اجتماعي، توانايي حضور در جامعه بدون شرمساري و خجالت و توانايي حفظ حرمت انساني و عزت نفس از جمله اين کارکردها است. قابليت يک فرد مجموعه کارکردهايي است که آن فرد مي تواند به آن‌ها دست يابد.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

بنابراین، قابلیت‌ها یعني بهره مندي از آزادي هاي اساسي که یک فرد مي تواند بر اساس آن‌ها زندگي خود را به سمتي هدایت کند که براي ارج نهادن بر آن دلیل دارد . به این ترتیب فقر را باید به صورت محرومیت از قابلیت‌هاي اساسي در نظر گرفت و نه صرفاً پائین بودن درآمد که ضابطه متعارف شناسایي فقر است (sen, 1999). چشم انداز قابلیتي این دید منطقي را که درآمد پائین مطمئناً یکي از علل اصلي فقر است نفي نمي کند. چون فقدان درآمد مي‌تواند عامل شناسایي فقر باشد . شرایط فردي همچون کهولت سن یا معلولیت یا بیماري، توانایي فرد را در کسب درآمد کاهش مي دهد و همزمان حتي تبدیل درآمد به قابلیت را نیز مشکل‌تر مي‌کند چون یک فرد سالخورده یا کسي که معلولیت دارد یا فردي که دچار بیماري جدي است ممکن ا ست نسبت به فردي که از این کاستي ها رنج نمي برد به در آمد بیشتري نیاز داشته باشد تا به همان کارکردها دست یابد. اگر دو نفر درآمد یکساني داشته باشند و یکي دچار بیماري کلیوي باشد که هزینه معالجه آن مبالغ متنابهي از درآمد او را جذب مي‌کند و دیگري فردي سالم باشد، نمي‌توان صرفاً با توجه به این که هر دو درآمدي یکسان و بیشتر از خط فقر دارند اظهار داشت که هیچ یک فقیر نیست . تفاوت در ویژگي هاي فردي، خانوادگي و محیطي سبب مي شود

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

كه افراد نيازهاي متفاوتي داشته باشند و بنابراين ضابطه فقر د رآمدي شاخص كاملي براي شناسايي فقير از غيرفقير نيست.

به‌طور خلاصه در ا ينجا م يتوان تفاوت هاي فقر درآمدي و فقر قابل يتي را با ذكر چند نمونه مشخص‌تر كرد.

الف) فقر درآمدي نم‌يتواند تصوير جامعي از فقر در جامعه را نشان دهد و بس ياري از محروم يت‌هاي ديگر را بيان نم‌يكند.

دو نفر با درآمد 120 هزار تومان و خط فقر 100 هزار تومان در ظاهر هر دو غ يرفق‌يرند اما اگر يكي بيماري كلي‌وي و هزينه معالجه آن را داشته باشد با نگاه كردن صرف به م يزان درآمد اين دو نم‌يتوان‌يم ارز يابي از محروم يت‌هاي ديگر آن‌ها داشته باش يم و حكم كن يم كه هر د و غ يرفق‌ير هستند.

ب) اگر خانواده اي مجبور شود دو يا حتي چند شغل اختي‌ار كند تا فقط مع يشت خانواده را تأم ين كند در حال ي كه قبلاً م يتوانست هم‌ين سبد كالا را با يك شغل تأم ين كند و مابق ي را صرف رسي‌دگي به خانواده و تحص يل و ترب يت فرزندان كند، ا ين محروم‌يت عظ يم با صر ف نگاه كردن به سبد كالا ي مصرفي خانوار ديده نم‌يشود.

ج) هم‌رويداري محروم‌يت‌ها به تشد يد فقر

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

مي‌انجامد. اگر كسي درآمد پائين داشته باشد اما همزمان معلوليت هم داشته باشد اين هم رويداري محروميت‌ها دست به دست هم مي‌دهند و فقر اين فرد را تشديد مي‌كنند در حالي كه با صرف نگاه كردن به درآمد فرد شدت فقر اين فرد به درستي ديده نمي‌شود.

د) اگر فرد نسبتاً متمول باشد اما از امكان مشاركت در فرايند تصميم گيري‌هاي اجتماعي محروم باشد از يک محروميت اساسي رنج مي برد. در كشور خود ما با اعمال سياست هاي موسوم به تعديل ساختاري (از سال 1369 به بعد) فقر گسترده‌تر و عميق‌تر شد. درست مشابه نتايجي كه هر جاي ديگر دنيا كه اين سياست ها اعمال شد. مسئولين اجرايي وقت كوشيدند تا با اتكاء به نتايج پاره اي از مطالعات نشان دهند كه فقر نه تنها بيشتر نشده است بلكه در اثر اين سياست ها كاهش هم يافته است. صرف نظر از اينكه پايه هاي اطلاعاتي، روش‌هاي محاسباتي اين گزارش ها دچار كاستي هاي جدي بود، مبناي مطالعات مزبور آمار مصرف خانوارها و روش محاسباتي فقر درآمدي بود. بيش از يكصد و پنجاه سال پيش در مطالعات اوليه فقر در انگلستان، فقر را به شرايطي اطلاق مي كردند كه مردم براي تأمين حداقل نيازهاي اساسي خود مجبور به كاركردن بيش از ساعات مقرر و متعارف كار در روز باشند. اگر

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

ارزيابي‌هاي ما از وضعيت خانوار فقط محدود به بررسي سبد كالاهاي مصرفي خانوارها باشد، بدون توجه به اينكه سبد كالا به چه ترتيبي تأمين شده است، ارزيابي ما بر روي پايه اطلاعاتي ناقصي استوار است و در نتيجه حاصل ارزيابي قابل اتكاء نيست. پديده اجبار به اختيار كردن دو شغل يا بيشتر توسط پدر و مادرها تنها براي تأمين حداقل نيازهاي خانواده به خصوص با شروع سياست هاي موسوم به تعديل ساختاري به سرعت و شدت گسترده و متداول شد. بدون شك تفسير بخشي از علل پايدار شدن و گسترش پديده هاي اسفبار فرار دختران جوان، كودكان خيابانی، روسپيگري، اعتياد، خودكشي را بايد در تغيير ساختار اقتصادي خانواده و تحول در روابط با فرزندان جستجو كرد كه همگي تا حدود زيادي محصول گسترده‌تر شدن فقر در جامعه است.

هر تعريف از فقر يا رويكرد به فقر مجموعه اي از شروط را دربر مي‌گيرد كه مستقيماً به قلمرو سياسي مرتبط مي‌شود، فقر به صورت موضوعي در نظر گرفته مي‌شود كه نظام مستقر و خودِ بافت جامعه را تهديد مي كند، به ويژه در زمينه هايي كه با جنبش‌هاي سياسي پيوند خورده باشد. بنابراين موضع قدرت، در تجليات گوناگون آن، براي هر تحليل گري كه يک تعريف اثباتي از فقر را امري مسلم در نظر مي‌گيرد، و مي‌كوشد تا كشف كند با كدام فرايندها

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

گفتمان‌هاي فقر به لحاظ اجتماعي ساخته مي‌شوند، و اين گفتمان‌ها در خدمت چه كساني هستند و با چه هدف‌هايي فقر مورد بحث قرار مي گيرد، حائز اهميت است. سرانجام اينكه بررسي اينكه چگونه گفتمان‌هاي فقر (تعاريف و رويكردها) به دفاع از منافع و ساختارهاي قدرت كمك مي كند حائز اهميت است.

2) سه رويكرد به فقر

همان‌طور كه ملاحظه شد ، رويكردهاي فقرِ درآمدي اصولاً تك ساحتي و يک بعدي هستند و فقط برحسب درآمد يا مصرف ارزيابي مي شوند. اين رويكرد كه رويكرد غالب در محاسبه فقر در ايران بوده است گونه‌گوني توانايي‌ها و قابليت‌هاي افراد مختلف را ناديده مي‌گيرد و صرف دستيابي به سطح مشخصي از درآمد، گوياي تضمين دسترسي به كالاها و خدمات مورد نياز و تأمين نيازهاي اساسي فرد يا خانوار مورد نظر نيست . وسيله اصلي دسترسي به منافع مورد نياز اشتغال است، كه دسترسي به درآمد، و بسته به زمينة مورد بحث، حق دسترسي به بيمه سلامتي، حق دسترسي به بازنشستگي را تضمين مي‌كند. بنابراين فرض اساسي اين است كه نيازها بايد از ابتدا بر روي يک مبناي خصوصي (افراد يا خانوارها) و اساساً از طريق بازارهاي كار، كالاها و خدمات تأمين شوند . پرداخت انتقالي اجتماعي

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

توسط دولت يا مؤسسات خصوصي فقط بايد به كساني صورت گيرد كه قادر به كسب وسائل معيشت خود در اين بازارها نيستند. تاكيد بر مسئوليت فردي و مزيت‌هاي كاركردي بازار فرايند دسته‌بندي فقرا را توجيه مي كند و آن‌ها را به عنوان موجودات «ناتواني» دسته‌بندي مي كند كه مستحق دريافت پرداخت‌هاي نقدي هستند.

رويكرد ديگر رويكرد قابليتي است كه فقر را بر حسب شاخص هاي انساني و اجتماعي ارزيابي مي‌كند. در اين رويكرد توجه اصلي معطوف ارتقاء ظرفيت‌هاي انساني و كسب توانايي‌هاي اداره يک زندگي شرافتمندانه است؛ و از اين رو نه تنها دسترسي به تغذيه كافي و مسكن مناسب تاكيد مي‌شود بلكه توانايي دسترسي به خدمات بهداشتي، آموزشي، مشاركت در تصميم‌گيري، و حفظ عزت نفس را شامل مي‌شود. در اين رويكرد درآمد به عنوان وسيله دسترسي نه تنها به كالاهاي اساسي، بلكه همچنين به كالاهاي «اجتماعي» مورد توجه قرار مي‌گيرد. در اينجا تأمين قابليت‌هاي اساسي نه تنها يک هدف است بلكه وسيله‌اي است براي تأمين ساير نيازهاي زندگي. تأمين ضروريات اساسي زندگي به صورت يک حق همگاني در نظر گرفته مي‌شود، و شامل نه تنها كالاهاي مادي مي‌شود بلكه همچنين شامل كليه منابع لازم براي تحقق قابليت‌هاي فردي، همچون آزادي

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

سياسي، امنيت فردي و مشاركت در حيات اجتماعي مي‌شود.

فرض اين رويكرد اين است كه كالاها و خدمات مورد نياز را ضرورتاً نمي‌توان فقط از طريق ورود به بازار كار و كسب درآمد به دست آورد، بلكه اين است كه بعضي از خدمات بايد ضرورتاً اجتماعي بشوند، به اين معنا كه امكان دسترسي آن‌ها براي همگان نه تنها از طريق توانايي پرداخت توسط خود فرد صورت گيرد، بلكه به وسيله اجتماعي كردن درآمدها و مخاطرات بايد تأمين شود. با توجه به ميزان آسيب‌پذيري خانواده‌هاي فقير، دسترسي فقرا به درآمد از طريق كاركردن و اشتغال نمي‌تواند يك وسيله كافي براي ريشه‌كني فقر به وجود آورد. اگرچه تشكل‌هاي غيردولتي مي‌توانند نقش مهمي در تأمين نيازهاي اساسي ايفاء كنند، عموماً نهادهاي دولتي مسئول‌ترين سازمان‌هاي «ارائه خدمات اقتصادي به افراد (خانوارهاي) آسيب‌پذير در زماني هستند كه آن‌ها نمي‌توانند حمايت‌هاي لازم را از خود نظام متداول اقتصادي بدست آورند» (Sen, 1988:9). منطقي كردن مخارج عمومي از طريق افزايش ماليات‌ها بر درآمدهاي بالا، كاهش هزينه‌هاي نظامي به نفع آموزش و بهداشت صورت مي‌گيرد. رفاه اجتماعي بر عدالت اجتماعي و قسط در توزيع منابع استوار است. نقش تخصيص يافته به دولت، و نيز

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

ارتباط ايجاد شده بين نيازهاي اساسي و حقوق فردي و گروه ها شامل يک توجه صريح به سياستهاي فقرزدايي است.

رويکرد قابليتي به فقر يک تغيير اساسي از ديدگاه هاي مطلوبيتگرا و رفاه‌گرا اتخاذ کرده است و عميقاً به مسأله «برابري در چه چيزي؟» مي‌پردازد. اين تغيير در ديدگاه فراتر از رويکردهاي طرد اجتماعي Social Exclusion مي‌رود و کانون توجه خود را به مباحث ارتباطي معطوف مي‌سازد و مي کوشد تا سئوال اساسي، «برابري در ميان چه کساني؟»، را در ارتباط با مسأله ماهيت عدالت اجتماعي بسط و گسترش دهد . ديدگاه هاي مطلوبيتگرا و رفاه‌گرا عمدتاً کانون توجه خود را معطوف حداکثر کردن جمع کل مطلوبيت افراد در جامعه مي کنند بدون آنکه به چگونگي توزيع آن توجه داشته باشند.

رويکرد سوم رويکردهايي مبتني بر طرد اجتماعي هستند. مفاهيم و تحليل‌هاي طرد اجتماعي بر اين فرض اساسي استوار است که رفاه اجتماعي و اقتصادي قوام بخش و تشکيل‌دهندة حقوق مردم هستند. مفهوم طرد اجتماعي که تفاوت زيادي با مفهوم فقر دارد، بر ابعاد متفاوت و متقابلاً مرتبطي استوار است، که از به رسميت شناختن ناکافي حقوق اجتماعي ناشي مي‌شود.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

طرد اجتماعي مفهومي است كه در چارچوب هايي توسعه و تكامل يافته است كه در آن حقوق اساسي بقاء و حيات كمابيش تأمين ميشود؛ در آن گرسنگي، بيماريهاي واگيردار و مرگ ومير بچه ها به طور قابل توجهي محدود شده اند و اينگونه مسئله ديگر موجب بروز مشكلات اساسي نميشوند، و دسترسي به اصول بهداشتي و بهسازي، آب آشاميدني و مدرسه تقريباً در همه جا وجود دارد . اين رويكردها در يک بستر شهرنشيني پرشتاب، با تضعيف روابط خانوادگي، و به موازات آن تقويت كار به عنوان بردار اصلي ارتباطهاي اجتماعي و هويت اجتماعي، و نيز وسيله اصلي دسترسي به ابزار حيات و بقاء، توسعه يافته اند. وقتي يک كارگر مزدبگير از دسترسي به كار محروم ميشود، دچار طرد اجتماعي ميشود و سرريز مشكلات ناشي از آن به بروز انواع معضلات اجتماعي ميانجامد. در چنين شرايطي حمايتهاي اجتماعي در قالب تور ايمني پايه، بخشي از نقش حمايتي است كه به نهادهاي عمومي اختصاص مييابد.

نقش حمايتي دولت محصول توسعه سياسي در كشورهاي صنعتي است كه بر حسب حقوق شهروندي بيان ميشود. مردمسالاري به معناي آن است كه شهروندان ميتوانند بر مقامات سياسي فشار اعمال كنند تا حقوق آنها تأمين شود. به علاوه شهروندي مردمسالار

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

دلالت دارد برا ينكه نوع ي «بدهي اجتماعي» وجود دارد كه مردم را در نوع ي «سرنوشت و تقد ير اجتماعي» به يكديگر مرتبط م يسازد. دولت تضمين‌كننده اين توازن است، و به ا ين منظور از ابزار توز يعي استفاده م يكند. به منظور پوشش مخاطرات ناش ي از اخراج ن يروي كار مزدبگ ير، نهادهايي توسعه م ييابند تا نوع ي بيمه برا ي اينگونه مخاطرات فراهم آورند . يک ضمانت برا ي پوشش مخاطرات از سو ي دولت ارائه م يشود. اين ضمانت به لحاظ اقتصاد ي بيانگر ارائه يک تضم ين در مقابل عوارض ناش ي از كاهش شد يد بودجه هاي اجتماعي است. چنين اقدامات ي كه در گفتمان هاي طرد اجتماعي در مقابل عقب‌نشيني دولت‌ها از بعض ي وظايف رفاه ي خود صورت م يگيرد در واقع واكنش هاي دفاعي براي كاستن از آ ثار منف ي اين عقب‌نشيني‌ها ست.

رويكردهاي طرد اجتماعي كمّي نيستند؛ آن‌ها تلاش نم يكنند كه فقر را اندازه بگيرند، بلكه م يكوشند تا پويايي فرايند طرد اجتماع ي را نشان دهند، اينكه چگونه تول يد و بازتول يد م يشوند، چگونه مردم در وضع يت محروم يت و حاش يه‌اي شدن اجتماع ي قرار م يگيرند و از آن ب يرون م يآيند، و ا ينكه نهادهايي كه به طرد اجتماع ي نظم م يبخشند كدامند.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

3) گفتمان‌هاي فقر

گفتمان يک نظام معناداري و بازنمايي و معرفي جديد پديده ها در اين نظام معناداري است (Hall, 1992). گفتمان‌هاي فقر، نظام هايي هستند که فقر را معنا، فق ير را تعريف، نقش عوامل در فقر را تبيين مي‌کنند. يک مشکل اساسي در مباحث فقر در سراسر دنيا يا حتي در يک کشور و د ر زمينه هاي مختلف، روش هاي نامتجانسي است که در آن مردم مفهوم فقر را درک مي کنند و دربارة آن سخن مي‌گويند. در حالي که مباحث جاري در کشور ما دربارة فقر اغلب متوجه مسائلي دربارة کفايت درآمدهاي نقدي و منابع مادي براي م قابله با محروميت و فقر است نقطه نظرات متفاوتي نيز وجود دارد که اين نگراني ها دربارة فقر را بي‌اهميت و يا بي معنا ارزيابي مي‌کنند. بعضي از اين ديدگاه ها انطباقي با هم ندارند . در بسياري از م باحث مربوط به فقر و محروميت افراد به روش هاي مختلف به مفهوم سازي و بيان مفاهيم کاستي ها، محروميت و فقر مي پردازند و با روش هاي خود مي‌کوشند شيوه هاي ديگران را بي‌اعتبار جلوه دهند.

اين تفاوت‌ها فقط محصول گوناگوني ايدئولوژي‌هاي سي اسي موجود، يا ارزش هاي اجتماعي يا حت ي الگوهاي تشريحي يا پارادي م‌هاي علمي به تنهايي ني‌ستند، اگرچه ممکن است شامل عناصر ي از همه

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

آن‌ها باشند. اين عوامل متفاوت آنچنان پراكنده‌اند كه شناسايي، طبقه‌بندي و تحليل آن‌ها بسيار مشكل است.

همانگونه كه توضيح داده شد، فقر را نمي توان صرفاً برحسب كم‌بود منابع مادي تعريف كرد. فقر را به مثابه يک مفهوم و نيز به عنوان يک واقعيت زنده، بايد به صورت يک رابطه اجتماعي درک کرد، رابطه‌اي كه اساساً بين «فقرا» و «غيرفقرا» برقرار مي‌شود. اين رابطه يک رابطه دوجانبه است، اما رابطه‌اي است كه عمدتاً توسط «غيرفقرا» تعريف مي‌شود به طوري كه گفتمان ها، نگرش‌ها و كنش ها و اقدامات آن‌ها مي‌توانند تاثير عميقي براينكه چگونه فقر تجربه مي شود بگذارند. در اين‌جا سخن از آن است كه چگونه طرف قدرتمندتر يعني «غيرفقرا»، «فقرا را» به صورت «ديگري» (Other) مي‌سازند. در اين فرايند عاملیت ان ساني (Agency) خودِ مردم گرفتار در فقر در درون رابطه شان با «غيرفقرا» از اهميت ويژه اي برخوردار است . در تعريف خط فقر نمي‌توان هرگز با دقت زياد خط فقر را تعريف و بر سر آن اجماع كرد . بنابراين وقتي خط متمايزكننده‌اي رسم مي‌كنيم كه فقرا و غيرفقرا را از هم جدا ک ند تعريف اين خط از ميزاني از دلبخواهي بودن رنج مي برد و بنابراين ما نمي‌توانيم از گروه هاي ثابت، و كاملاً جدا از هم

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

سخن گوئیم. این تقسیم‌بندي همچون یک مرز نمادین قدرتمند عمل مي‌کند که فقرا را به صورت فقیر و به ویژه کساني را که در فقر شدید و مستمر قرار دارند، در هر زمان طبقه‌بندي مي‌کند.

توجه اصلي در این بخش این است که چگونه «فقرا» از طریق زبان؛ نگرش و تصورات، «دیگري» مي‌شوند. بنابراین براي درک گفتمان هاي گوناگون فقر لازم است فرایند «دیگري ساختن» و قدرت زبان و تصور و گفتمان هایي را که گروه هاي اجتماعي را شکل مي‌دهند، آن‌ها را تبیین مي کنند، به آن‌ها برچسب مي‌زنند، لکه‌دار مي‌کنند و پیامدهاي چگونگي برخورد با اعضاي آن‌ها را تعریف مي کنند، بشناسیم. در اینجا گفتمان هاي «طرد اجتماعي «مادون طبقه» (Underclass)، «وابستگي رفاهي» و خود فقر مورد بررسي قرار مي‌گیرند. سپس لکه‌دار کردن، احساس شرم و تحقیر مرتبط با فقر بررسي مي شود. از نظر بسیاري، فقدان نگاه توأم با احترام و عدم رعایت عزت نفس هم نوعان محروم ما و نگاه توأم با تحقیر به آنهاست که فقر را غیرقابل تحمل مي‌کند.

3-1) «مادون طبقه»

چرخه محرومیت به صورت یک موقعیت تاریخي بین گفتمان‌هاي اولیه توصیف شده در فوق و گفتمان هاي «مادون طبقه»، که در دهه 1980 و اوائل دهه 1990

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

در آمريكا و بريتانيا اوج گرفت توصيف شده است (Welshman, 2002). «مادون طبقه» پرمشاجره‌ترين گفتمان‌هاي معاصر فقر در هر دو قلمرو علمي و سياسي است. اين مفهوم هم زمان هم به صورت يک ابزار تحليل علمي اجتماعي و هم به صورت يک ساخت رسانه‌اي و سياسي، اما اغلب با خط متمايزكننده نه چندان روشن بين اين دو، عمل كرده است. اين مشاجرات بر سر خود وجود «مادون طبقه» و نيز به عنوان سازوكارهاي علّي و زبان مطرح شده‌اند.

اگرچه اين واژه قبلاً توسط علماي اجتماعي مورد استفاده قرار گرفته بود، «مادون طبقه» در اواخر دهه 1970 و اوائل دهه 1980 به عنوان يک مخلوق روزنامه‌نگاري سر برآورد. اين عبارت بيان‌كننده يک گروه از اقليت هاي «غربتي» بود كه در پايين‌ترين سطح جامعه‌گير افتاده بودند، و ارزش‌ها و رفتار آن‌ها اين گروه را از جريان اصلي جامعه آمريكا و رويا‌ي آمريكايي فرصت جدا كرد (Katz, 1989). بعدها در دهه 1980 يک چشم انداز جايگزين و پيچيده‌تر در مورد همين پديده به وسيله جامعه‌شناس آمريكايي ويليام جوليوس ويلسون (1987) مطرح شد. او يک توصيف آسيب شناختي از رفتار گروه‌هاي اقليت غربتي و نيز موقعيت ساختار بازار كار براي «مادون طبقه»، به همراه شيوه اي كه در آن اختلافات نژادي و طبقاتي گروه هاي

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

حقيقتاً محروم سياه در مناطق و بافت هاي فرسوده شهري خلق كرده بود مورد تاكيد قرار داد . ويلسون، به طور معناداري، در جلسه ا نجمن جامعه‌شناسي آمريكا در 1990 در نطق رياست اين انجمن از اين عبارت فاصله گرفت و آن را به صورت عبارتي كه «به طور نوميدكننده‌اي معناي آن آلوده شده است» توصيف كرد.

در ميان آلوده كنندگان معناي اين عبارت چارلز موري قرار دارد كه در اين زمينه تاثير فوق‌العاده‌اي داشت و در مورد آراء او تبليغات گسترده‌اي صورت گرفت. موري همچنين با درج مقالاتي در نشريات بريتانيا در 1989 به عاميانه شدن اين عبارت كمك كرد. اين عبارت متعاقباً، و اغلب بدون تامل، توسط رسانه ها و سياستمداران در اختلافات سياسي بكار گرفته شد . اما به زودي براي كاستن از مضمون تحقير آميز آن، عبارت «طرد اجتماعي» جايگزين آن شد.

پيش از اينكه اين عبارت به درستي تعريف شود، عاميانه شد. اما هنوز يک تعريف مورد قبول براي آن وجود ندارد . تعاريف متعددي كو شيدند تا اين نكته را بيان كنند كه آيا توصيف اساسي اين عبارت ساختاري است يا در اصل رفتاري ـ فرهنگي است، اگرچه كوشش هايي نيز براي تلفيق اين دو صورت پذيرفت (MacDonald, 1997).

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

موري تاكيد مي‌كند كه «مادون طبقه نشان دهنده درجه‌اي از فقر نيست، بلكه حكايت از يك نوع فقر دارد» كه به وسيله رفتار تعريف مي‌شود (1996). نماگرهاي اصلي‌اي را كه موري براي توصيف اين عبارت بكار مي‌برد عبارتند از حرامزادگي (كه او بار معنايي فزاينده‌اي به آن نسبت مي‌دهد)، جرم و جنايات خشونت‌آميز و خروج از نيروي كار در ميان پسرها و مردان جوان. او تاكيد مي‌كند كه «منظور من از مادون طبقه مردمي نيستند كه صرفاً فقيرند، بلكه كساني هستند كه در حواشي جامعه، غيراجتماعي و اغلب توام با زندگي پرخشونت بسر مي‌برند» (2001). اين كشش تعاريف رفتاري است، كه گروه‌هاي به حاشيه رانده شده و نام‌يد را با يك برچسب تحقيركننده و ترسناك تحت پوشش قرار مي‌دهد كه خود منبع عمده انتقادات از «مادون طبقه» به عنوان يك مفهوم تحليلي و سياسي است. اين عبارت بيش از آنكه تعريفكننده افراد گروه‌هاي به حاشيه رانده شده باشد كساني را كه تعريف مي‌كرد به طور نمادي به حاشيه مي‌راند.

رويكرد ديگر براي تعريف اين عبارت را مي‌توان در بين جامعه‌شناسان بريتانيايي ملاحظه كرد. آن‌ها كوشيدند تا «مادون طبقه» را در درون ــ و يا بلكه زير ــ ساختار طبقاتي قرار دهند و با تاكيدات متفاوتي به موقعيت اقتصادي اعضاي آن در

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

ارتباط با بازارکار و يا دولت و وجود ديدگاه‌ها و ارزش‌هاي مشترک فرهنگي و يا عدم وجود آن اهميت دهند (Ranciman, 1990). آنچه که وجه اشتراک تعاريف مختلف است تمايز بين «مادون طبقه» و گروه گسترده‌تر «فقرا» است.

علت توفيق اين مفهوم تا حدودي به‌خاطر موفقيت آن در فراهم آوردن مخزني براي اضطراب‌ها دربارة پيامدهاي قطبي شدن فزاينده اجتماعي ـ و در ايالات متحده، نژادي ـ و خود تحولات و اقعي اجتماعي و اقتصادي بود. دو عنصر برجسته شدند، اين دو عبارت بودند از: «جوانان خطرناک» (MacDonald, 1997) و بي‌ثباتي روابط جنسيتي در بازارکار و خانواده (Mann, 1999). مادرهاي تنها و سرپرست خانواده که بدنام ترين اعضاي «مادون طبقه» هستند، قربانيان بسياري از اين تحولات آزاردهنده بودند، و در مواردي از آن‌ها به عنوان تهديد اجتماعي نام برده شده است. در اين تحليل اين افراد تهديدي ويژه براي خانواده‌هاي سنتي و موقعيت مردها در آن به حساب مي‌آيند. در آمريکا اين تهديد به صراحت نژادي شده است و به عنوان بخشي از يک سياست رفاهي گسترده‌تر که کُد گذاري نژادي شده است توسط طبقه متوسط سفيد مطرح گرديد (Franklin, 1991).

مفهوم «مادون طبقه» يک توصيف ظاهراً ساده و

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

مجموعه‌اي از توص يه‌هاي سياستي براي تغيير‌ات اجتماعي اضطراب برانگيز فراهم مي‌آورد. اين كار از طريق منتسب كردن مسأله به رفتار افراد به حاشيه رانده شده و خارج از جر يان اصلي جامعه صورت مي‌گيرد. اين كار توجه را از روابط اساس ي نابرابري طبقاتي، جنسيتي و نژادي و علل ساختاري اين نابرابر يها منحرف مي‌كند. گفتمان «مادون طبقه» چارچوب مسأله فقر را به عنوان تهد يدات رفتاري دوگانه وابستگي رفاه‌ي و بزهكاري از نو مي‌سازد.

2-3) وابستگي رفاهي

يكي از موضوعات بس يار برجسته «وابستگي رفاه‌ي» است. معاني متفاوتي از ماه يت اين مفهوم وجود دارد. متداول‌ترين آن واكنش منطق ي به پرداخت‌هاي رفاه‌ي «سخاوتمندانه» يا يک وضعيت اخلاقي ـ رواني منعفلانه است كه به وسيله اتكاء به كمك‌هاي رفاه‌ي ترغيب مي‌شود. قدرت ايدئولوژيكي مفهوم «وابستگي رفاه‌ي» مورد تاك يد تحل يلگران اصلاحات رفاه ي آمريكا در اواخر قرن ب يستم قرار گرفت. در صورت نابرابري در حال گسترش وفاق جد يدي در مورد رفاه، مسأله فقر را مجدداً به صورت يک مسأله اخلاقي ناشي از وابستگي رفاه‌ي در م يان «مادون طبقه» مطرح ساخت (Novak, 1987:88). اين ايدئولوژي به تغيير‌ات شرا يط مباحث رفاه ي، و بد ين وسيله

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

پی‌مودن راه‌ی که رئیس جمهوری وقت آمریکا بیل کلینتون آن را «پایان رفاه آنگونه که ما آن را می‌شناسیم» عنوان کرد کمک کرد. تاثیر این تغییر شرایط گسترش یافت و مباحث مربوط به اصلاحات رفاه‌ی را به طور کلی در دولت های رفاه غربی گسترش داد. روشن‌ترین نمونه آن در انگلستان بود که در آن این گفتمان توسط سیاستمداران هر دو حزب محافظه کار و کارگر اتخاذ شد و اکنون به صورت مفروضات پذیرفته شده عمومی دربارهٔ رفاه درآمده است (Dean, 2003).

همراه با تصوری که به وسیله زبان «مادون طبقه» منتقل می‌شود، این طنین تصورات و مفاهیم حامل تحقیرکننده‌ترین برچسب‌های معاصر به فقر است که به عنوان مُهر پاک نشدنی و ماندگار «آنها» را از «ما» جدا می‌سازد. و بسیاری از نویسندگان، زبان مرض و آلودگی را برای تبیین مادون طبقه استفاده کرده اند. موری (1996) استعاره «طاعون» را بکار می‌برد؛ دیگران همچون رالف دارندورف (1987)، «سرطان» را. از تصور حیوانی نیز گاهی برای القای کیفیت مادون انسانی مادون طبقه استفاده شده است. چنین انسان‌زدایی‌ای بدنام کردن و طرد «دیگران» را مشروعیت می‌بخشد.

منتقدین مفهوم «مادون طبقه» در مورد استفاده از این واژه اختلاف نظر دارند. بعضی‌ها معتقدند

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

كه به طور كل ي استفاده از ا ين واژه را با يد متوقف كرد و علت آن را چن ين بيان مي‌كنند كه به لحاظ روان‌شناختي كمكي نمي‌كند و به لحاظ س ياسي مخرب است. بعضي ديگر از منتقد ين معتقدند كه بايد با دقت از آن استفاده شود ا ين عبارت مي‌توانند در جلب توجه جامعه به مسأله فقر كاركرد مفيدي داشته باشد كاري كه خود كلمه «فقر» ديگر قادر به انجام آن ني‌ست. استفاده از اين واژه با هدف‌هاي خيرخواهانه بازي با آتش است. برچسب زدن به يک گروه به ش يوه‌اي آسيب‌شناسانه و به روشن ي «ديگري‌سازي» زمينه را براي نا ديده انگاشتن كامل جامعه و فراتر از پ يوندهاي شهروندي همگاني و مشترک افراد فراهم مي‌آورد. نتيجة چنين نگاهي به احتمال ب يشتر شكل گيري قانون و سي‌استهاي نظم بخشي سختتر و تدافع ي خواهد بود تا يک راهبرد ضدفقر دربرگ يرنده همه آحاد جامعه. برچسب‌هاي بدنام‌كننده مي‌توانند سي‌استهاي بدنام‌كننده تول يد كنند و ا ين دق يقاً چ يزي است كه طرفداران واژة «مادون طبقه» به نام ترغ يب رفتار مسئولانه در استفاده از آن جستجو مي‌كنند.

4) ساختن «ديگري»و قدرت گفتمان

در اينجا مفهوم «فقرا» به مثابه «ديگران» براي مشخص كردن روش هاي متعددي مورد استفاده قرار مي‌گيرد كه در آن با «فقرا» متفاوت از بق يه

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

افراد جامعه برخورد مي‌شود. مفهوم «ديگري ساختن» بيانگر اين است كه چگونه فقر يک وضعيت ذاتي نيست بلكه يک فرايند دائمي است كه توسط «غيرفقرا» جان مي‌گيرد. اين يک فرايند دوگانه متمايز كردن و خط‌كشي و مرزبندي است كه به وسيله آن، خط بين «ما» و «آن‌ها»، بين قدرتمند و ضعيف كشيده مي‌شود و از طريق آن فاصله اجتماعي برقرار و حفظ مي‌شود. اين يک خط بي‌طرف و خنثي نيست كه كشيده مي‌شود، چون آغشته به قضاوت‌هاي ارزشي منفي است كه «فقرا» را مي‌سازند و به اَشكال گوناگون به صورت يک منبع آلودگي اخلاقي، يک تهديد، يک بار اقتصادي ناشايست، يک شيئي تاسف‌بار يا حتي يک آدم غريبه، و كسي كه قابل ترحم است نگريسته مي‌شود. اين يک فرايند است كه در سطوح مختلف و در جوامع متفاوت، از روابط روزمره اجتماعي از طريق تعامل با مسئولين رفاهي و محققين حوزه‌هاي فقر، رسانه‌ها، نظام حقوقي و سياستگذاري، رخ مي‌دهد.

فرايند «ديگري‌سازي» ارتباط تنگاتنگي با فرايندهاي اجتماعي مرتبط همچون كليشه‌سازي، لكه‌دار كردن، طبقه‌بندي خنثي دارد. كليشه‌سازي يک شكل تبعيض‌آلود برچسب زدن است كه يک كيفيت را مسلم فرض مي‌كند و براي نمايش همگني گروه‌هاي اجتماعي خاصي آن را به كار مي‌برد. اين يک

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

راهبرد گفتماني است كه تفاوت ها را برجسته و تحريف مي‌كند و به شكل بدي نشان مي‌دهد. مايكل پي‌كرينگ (2001) مي‌نويسد كه «كليشه‌ها به صورت آيين‌هايي استفاده مي‌شوند كه به لحاظ اجتماعي براي تطهير كردن مرزهاي هنجارمندي و مشروعيت و حفظ اين مرزها عمل مي‌كنند.» او مي‌گويد كه به لحاظ هنجاري «كليشه‌سازي مي‌كوشد تا تفاوت فرهنگي را در جهت منافع نظم حاكم، قدرت و كنترل تبديل به «ديگري بودن» كند (2001). در مقابل، در مورد «فقرا»، كليشه‌سازي براي خلق تفاوت فرهنگي و بدين وسيله خلق «ديگري» به كار مي‌رود. همزمان، گروه‌هايي كه احتمال بيشتري دارد كه فقير باشند، همچون زنان، اقليت‌هاي نژادي و معلولين گروه‌هايي هستند كه اغلب تبديل به «ديگري» مي‌شوند.

فرايندهاي طبقه بندي و رده بندي متاثر از نهادهاي دولتي و حقوقي، رسانه ها و علماي اجتماعي، اگرچه به لحاظ تحليلي متمايز از كليشه‌سازي هستند، مي توانند موجب شكل گيري كليشه‌ها شوند و بدين وسيله آن‌ها را تقويت كنند. اين فرايندها مي‌توانند در نحوة برخورد افراد و نهادهاي قدرتمند طبقه بنديكننده با فقرا پيامدهايي داشته باشند . تقسيم‌بندي فقرا به «مستحق» و «غيرمستحق»، هر يك با كليشه‌هاي مرتبط تاثير عميقي بر برخورد با آن ها توسط نهادهاي

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

رفاهي دارد. برچسب فقير «غيرمستحق» به وسيله فرايند لكه‌دار شدن بار منفي مي‌گيرد كه، به لحاظ تاريخي و امروزه، پيامدهايي براي چگونگي نگرش جامعه به فقرا، و اينكه چگونه آن ها خودشان را مي‌بينند و ارزيابي مي‌كنند، و نيز چگونه نهادهاي رفاهي با آن ها برخورد مي كنند داشته است. اثر كلاسيک ارونيگ گوفمن لكه دار كردن را به صورت «صفتي كه عميقاً تحقيركننده است» و به صورت اعتقادي كه «فرد لكه دار شده فاقد بخشي از ويژگي‌هاي انساني است» تعريف مي‌كند (Goffman, 1968:13, 15) به اين ترتيب، لكه دار كردن به غير انساني كردن موجود در فرايند ديگري ساختن كمک مي‌كند.

ساختن «ديگران» و فرايندهاي مرتبط همچون لكه‌دار كردن اثرات گوناگوني بر «ما» و «آنها» و رابطة بين اين دو دارند. در ارتباط با «ما» ساختن «ديگري» كمک مي كند كه خود را تعريف و هويت خود را اثبات كنيم. در مقابل، با تقليل آن‌ها به مشخصات كليشه اي شده اشان، «آنها» را از هويت‌هاي اجتماعي و فرهنگي اشان تهي و محروم مي‌كنيم (Pickering, 2001:73). ديگري ساختن به صورت «راهبردي براي طرد نمادي» (Symbolic exclusion) عمل مي‌كند كه كار را براي متهم كردن «ديگران» به دليل مشكلات خودشان و جامعه ساده تر مي كند (Pickering, 2001:48). در ارتباط با رابطة بين «ما» و

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

«آن‌ها»، ديگري ساختن به برتري ما و استثمار و ستم به « آن‌ها» ـ همراه با نابرابري‌هاي اجتماعي ـ اقتصادي كه اساس فقر است ـ مشروعيت مي‌بخشد. اين نكته روش هايي را كه در آن روابط قدرت در فرايند ساختن «ديگران» حك مي شوند مورد تاكيد قرار مي دهد. نام‌گذاري كردن و بر چسب زدن به ديگران اثرات نمادي، فرهنگي، روان‌شناختي و مادي دارد. اينكه ما چگونه اشياء را نام‌گذاري مي‌كنيم بر اينكه چگونه نسبت به آن ها رفتار مي كنيم تاثير مي گذارد. نام‌گذاري كردن يا برچسب زدن همراه با خود، انتظارات را مشخص مي‌كند. به همين ترتيب ما تصورات را نسبت به «آنها» يعني فقرا مي‌سازيم كه اثر قدرتمند مشابهي بر نگرش‌ها و كنش‌ها دارد. بنابراين سياست مرتبط با بازنمايي و معرفي (Politics of Representation) عنصر مهمي در سياست فقر است.

از طريق زبان و تصورات است كه گفتمان هايي كه چارچوب نگرش و كنش ما را در دن واي اجتماعي مي‌سازند تبيين مي‌شوند. بنابراين ساختن «ديگران» را مي‌توان به صورت يک رويۀ گفتماني در نظر گرفت كه هم در سطح رابطه فرد ي و هم نهادي به اينكه چگونه «غيرفقرا» دربارۀ «فقرا» فكر مي‌كنند و سخن مي‌گويند شكل مي‌دهد. به علاوه، خود سياست‌هاي رفاهي و اداري را نيز مي‌توان به صورت يک رويه

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

گفتمانی و نمادی در نظر گرفت که «فقرا» و ماهیت مسأله فقر را به شیوه‌های گوناگون می‌سازد.

5) ریشه‌های تاریخی

گفتمان‌های معاصر فقر ریشه در تاری خ دارند. درحالی که زبان و برچسب های تند با گذشت زمان تغییر کرده اند، در انگلستان این گفتمان ها با تصورات کیفری و منفی از فقرا آغشته شده اند. این تصورات در «دنیای جدید» آمریکای شمالی تکثیر و پذیرفته شدند و در آن شکل دهی به نگرش ها و سیاست‌ها نسبت به «فقرا» ادامه یافت. آن‌ها بر اعتقاد به کمک به خود و رویای آمریکایی تأکید ورزیدند، که فقر را یک شکست ارز یابی می کند. تلاش‌های محققین اجتماعی عصر پیشرفت و ترقی در آغاز قرن بیستم برای «گدازدایی از تفکر نسبت به فقر» و عمر کوتاه طلوع تفسیرهای ساختاری تر در میانه قرن بیستم، صرفاً بیانگر انحراف‌های کوتاهی از خطر اجتماعی محافظت شده و انتقادات اخلاقی بود. قرن نوزدهم برای درک گفتمان های انگلیسی ـ آمریکایی فقر نقش محوری دارد، از جمله و به ویژه گفتمان «مادون طبقه»، اگرچه ریشه های آن عمیق‌تر است و به قوانین ولگرد ی (Vagrancy Jaw) اولیه و قانون فقرا در عصر ملکه الیزابت اول (1558-1603) برمی‌گردد.

در هر مرحله، فرایندهای رده بندی و طبقه بندی

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

فقرا در فرايند «ديگري» ساختن «فقرا» و به ويژه فقراي «غير مستحق» از اهميت بسزايي برخوردار بوده است. گلدينگ و ميدلتون (1982:10) توضيحات مشروحي ارائه مي‌كنند كه چگونه، از قرن شانزدهم، طبقه‌بندي فقرا به طور ضروري و داوطلبانه به تهي‌دست (Indigent) هدف اصلي كمك به فقرا شد. نتيجة «تفكيك در حال رشد جسمي و روان شناختي فقرا از ساير طبقات عرصه را براي خلق يک اسطورشناسي غني و با حداقل آگاهي دربارة دنياي تبهكاران و اراذل فقراي دوزخي به طور لجام گسيخته اي باز گذاشت». اين دنياي تبهكاران و اراذل در روح ب ريتانياي عصر ويكتوريا پديدار شد. در هر دو سوي اقيانوس آتلانتيک، طبقه‌بندي «فقرا» توسط خيريه‌ها، دولت و محققين اجتماعي از دقت و پالايش زياد برخوردار شد به طوري كه خطوط مرزي با استحكام و دقت بيشتر ترسيم شدند تا فقرا را از بقيه جدا كنند
(Himmelfarb, 1984; 1984:398)

خطوط مرزي با يک جداكننده اخلاقي رسم شدند. اين خطوط براي حمايت از افراد محترم از عناصر به لحاظ اخلاقي نامطلوب و براي تسهيل «يک دستگاه بزرگ مداخله تنبيهي اجتماعي» با هدف تربيت اخلاقي مجدد آن‌ها طراحي شدند (Squires, 1990:55) اثر آن اين بود كه چهره فقرا را تيره و افرادي كه به لحاظ اخلاقي دچار عيب هستند نشان دهند، همان‌گونه

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

که تکدي‌گري به عنوان یک «مقوله اخلاقي» مطرح شد (Katz, 1989:14). تکدي‌گري، هم مردمي که موضوع قانون فقرا بودند و هم شرایط آن‌ها را شامل مي‌شد. این یک شکل حاد فقر نبود اما در ارتباطش با ش خصیت، رفتار و تنزل اخلاقي، به صورت کیفي بطور متفاوتي ساخته مي شود. جوهر این تفاوت در وابستگي اقتصادي قرار دارد، که مخالف تأمین معیشت بود که به وسیله کارگر مستقل حاصل شده بود. وابستگي تنزل مقام و ضعف شخصیت را جلوه اي بخشید و اساساً به صورت اخلاقي و روان شناختي مشخص شد تا اقتصادي.

اگر چه تکدي گري و فقر به لحاظ کیفي متفاوت سا‌خته شده بودند خط جدا کنندة بین آن‌ها در عمل یک خط نزدیک و نشت‌پذیر بود، چون افراد بین این دو کیفیت در حال رفت و برگشت بودند. بنابراین سیاست‌هاي رفاهي مي کوشیدند تا مانع از لغزیدن آن‌ها به تکدي‌گري شوند و این کار را با زشت جلوه دادن چشم انداز آن انجام دادند. همین امر منطق مشروعیت نازل و لکه دار شدن تکدي گري را شکل بخشید. مشروعیت کمتر اصل اساسي نحوة برخورد نوانخانه‌هاي اردوگاه کار (Work Fare) با متکدیاني بود که از سلامت جسمي برخوردار بودند. به این ترتیب شرایط این اردوگاه هاي کار باید از «مشروعیت کمتر» و مطلوبیت کمتري نسبت به شرایط

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

كار فقيرترين كارگران مستقل برخوردار مي بود. تمايز ديگر بين متكديان «ناتوان (Impotent)» «مستحق (Deserving)» و توانمند «غيرمستحق (Undeserving)» صورت گرفت. اين دوشاخگي «غيرمستحق» و «مستحق»، تحت برچسب‌هاي گوناگون، متعاقباً براي طبقه‌بندي فقرا به ويژه در آمريكا و بريتانيا مورد استفاده قرار گرفت (Handler; Hasenfeld, 1997).

محور ديگر طبقه‌بندي فقرا در قرن نوزدهم براي نشان دادن و شمول «طبقات جنايتكار و خطرناك» بود (Squires, 1990:54). مفهوم «طبقات خطرناك» بيانگر ترس‌هاي جنايتكاري، شرارت، بي عفتي جنسي، آلودگي و تهديد به نظم اجتماعي بود. زنان از يک سو به عنوان كساني كه مورد استفاده جنسي قرار مي‌گرفتند و مادران ازدواج نكرده بودند و از سوي ديگر به عنوان كساني كه از عهده سرپرستي اخلاقي كودک بر نمي‌آمدند هدف انزجار و اتهام زياد بودند. اگرچه تعداد كودكان فقير زياد بود و همه جا حضور داشتند اما عمدتاً ناديده گرفته مي‌شدند. از طبقات خطرناك، كثيف، حامل امراض و فاسد به عنوان كساني كه منبع فساد و آلودگي جسماني و اخلاقي بودند بايد فاصله گرفته مي‌شد. اساساً طبقات خطرناك به‌عنوان يک «نوع» يا «نژاد جدا» در نظرگرفته مي‌شدند (Mann, 1994:48). به اين ترتيب آن‌ها هدف شكلي از «استعمار داخلي» قرار گرفتند، همانگونه كه

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

کاشفین طبقه متوسط و مبلغین مذهبي وارد قلمرو ناشناخته و بیگانه اي مي شدند تا تهدیدي که از ناحیه اهالي بومي مي توانست وجود داشته باشد را مورد تحقیق قرار دهند، آن‌ها نیز موضوع تحقیق بودند.

مداخله مددکاران اجتماعي براي حمایت از «خانواده هاي پرمشکل» (برچسبي که عمر آن به دهه 1940 برمي‌گردد) و کنترل آن را مي توان در قرن بیستم به صورت متفاوتي مشاهده کرد. پژواک قرن نوزدهم همچنین در گفتمان هاي آسیب‌شناسي فقر توسط مصلحین اجتماعي قرن بیستم همچون دانیل موینیهان (Daniel Moynihan) در گزارش رسمي مهم و بسیار جنجال‌برانگیز او تحت عنوان «خانواده زنگي (Negro Family)» طنین‌افکن شد (Deacon, 2002). مشاجره مشابه‌اي در حول مفهوم پرنفوذ «فرهنگ فقر» که توسط مردم شناس آمریکایي اسکار لوئیس مطرح شد پدید آمد. لوئیس فرهنگ فقر را به عنوان «یک خرده فرهنگ با ساختار و منطق خودش به صورت شیوه‌اي از زندگي تعریف کرد که در یک خانواده از نسلي به نسل دیگر منتقل مي شود» (Lewis, 1967:34). محرک این خرده فرهنگ مجموعه اي از ارزش ها، نگرش‌ها و اعتقادات متفاوت از آن‌هایي است که اکثریت مردم دارا هستند. اما وجود چنین مفهومي مورد انتقاد منتقدین از جمله مردم شناس دیگر

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

چارلز والنتين (1968) قرار گرفت.

لوئيس تاكيد داشت كه «آسيب‌شناسي فوق العاده» اين فرهنگ نبايد كاركرد آن را به عنوان «يک سازگاري و واكنش فقرا به موقعيت حاشيه اي آن‌ها» در جوامع نابرابر سرمايه داري مخدوش كند. او از شكيبايي، قدرت حياتي، واكنش سريع و توانايي حل مشكلاتي توسط خانواده هاي فقير ياد كرد كه مي‌توانند بسياري از افراد طبقات متوسط را فلج كنند» (27:1967). از سوي ديگر مايكل هارينگتون يک مداخله محوري ديگر داشت و با انتشار كتاب آمريكاي ديگر (The Other America)، فرهنگ فقر را با يک تحليل ساختاري پيوند داد. اما اين مفهوم جاي خود را به يک نظريه لكه‌دار كردن از نوع قبيله اي واگذار كرد. اين مفهوم براي آن‌هايي كه، برخلاف لوئيس و هارينگتون، فقرا را مسئول فقرشان مي‌دانستند مفيد بود.

مفهوم فرهنگ فقر به لحاظ سياسي در آمريكا نافذتر بود تا در بريتانيا. در بريتانيا مفهوم موازي «چرخه محروميت (Cycle of Deprivation)» در دهه 1970 ظهور كرد و توسط سياستمداران برجسته محافظه كار عاميانه شد. نگراني از محروميت در بين نسل هاي بعدي، اساساً از طريق نگرش ها و ارزش‌هاي اولياء به وجود آمد و اينكه چگونه از آن مي‌توان از طريق راه‌حل‌هاي رفتاري همچون تربيت

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

خانوادگي و تعليم و تربيت بهتر، جلوگيري كرد . در اينجا نيز پژواک گزارش كميسيونرهاي قانون فقراي سال 1838 طنين افكن شد كه بر اهميت تعليم و تربيت به عنوان «ابزار ريشه‌كني تكديگري از نسل در حال رشد » تاكيد داشت (Ridge, 2002:15). بعدها تحقيقات دولتي چرخه اصلي محروميت را تاييد نكردند. اگرچه شواهد ديدگاه جديد در مورد تداوم محروميت نسلي علاقه دولت را به «چرخة محروميت» احياء كرد، اما اين بار به عوامل ساختاري و رفتاري نيز توجه شد (Deacon, 2003:123).

6) فقر و از خود بيگانگي

محرومين در درون جامعه اي كه ارزش‌هاي آن با نوع و ميزان مصرف تعيين مي شود تحقير مي شوند. با تحول فناوري ها قدرت ج وامع در توليد نيازهاي جديد به سرعت افزايش مي يابد. فناوري ارتباطات، اطلاعات را در همه زمينه‌ها از جمله نيازهاي جديد مصرفي به سرعت و تا دورترين نقاط جهان منتشر مي‌كند. نيازهاي جديد در همه حوزه هاي اقتصادي، فرهنگي و سياسي خلق مي شوند. از يک سو طبقات محروم كه دچار فقر و مسكنت هستند از سطح نيازهاي اساسي انساني به سطح نيازهاي مشترک با حيوان يعني غذا، نور و هوا تقليل داده مي شوند. از سوي ديگر طبقات برخوردار كه نوعاً كنترل فرايندهاي توليد، به ويژه توليدات فرهنگي، را

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

نيز دارا هستند با توليد نيازهاي جديد به از خودبيگانگي بيشتر انسان ها كمك مي كنند. دراين ميان فقرا در معرض آسيب بيشتري قرار دارند . آن‌هايي كه به اندازه كافي پول ندارند مي كوشند تا اين تنها وسيله تشخص را كه معيار همه چيز است به دست آورند. تنها وسيله اي كه متعلق به آن‌هاست، تن و نيروي كار آن هاست. به اين ترتيب تنها وسيله كسب پول بهره گيري از اين «وسيله» است. به اين ترتيب تبديل به «وسيله» مي‌شوند.

جامعه‌اي كه از يک سو با ماشين قدرتمند توليدي همه ارزش هاي انساني را به روابط پولي تقليل مي‌دهد همه انسان ها را در روابط توليدي قرار مي‌دهد، انسانيت آن‌ها را به درجه‌اي آسيب مي‌زند و از خود بيگانه مي كند. گروهي مي‌فروشند، گروهي خريدارند و گروهي دلالي مي كنند. كالا از نيروي كار شروع مي شود و به تن و شرف آدميان ختم مي‌شود. آن‌ها با نيروي كار خود كه اينک در قالب يک كالا يا خدمت به بازار عرضه شده است، يعني با بخشي از خودشان، با خويشتن خويش بيگانه مي‌شوند. در اين ميان بخشي از وجود او كه در بازار تقاضا دارد قابل تبديل به پول، اين معيار همة چيزها، از جمله منزلت اجتماعي، مي شود. به دنبال آن، برده پول مي‌شود. و چنين است كه «از خودبيگانگي» محصول ديگر فقر مي‌شود.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

وجه متمايز انسان و حيوان را قدرت خيال‌پردازي و تصور بر شمارده اند. خيال‌پردازي ظرفيت عظيمي است كه از يک سو مي تواند مرزهاي قابليت هاي انساني را براي مقاومت و ايستادگي گسترش دهد تا اسطوره شود و از سوي ديگر اين امكان وجود دارد كه در آرزو و تصور دستيابي به هر آنچه كه از آن محروم بوده است تبديل به شيئي بيگانه از خود شود. ارزش انسان ها در نظام ارزشي جوامع تعيين مي‌شود؛ و اين يكي به نوبه خود مصون از مناسبات ثروت ـ قدرت حاكم نيست كه در آن ارزش ها و منزلت‌ها با ميزان «قدرت ـ ثروت» سنجيده مي‌شوند. در جايي كه ارزيابي ما از خودمان تنها از شناخت ما از خويشتن حاصل نمي شود بلكه اين ارزيابي بيشتر متأثر از ارزيابي ما از نگاه و ارزش‌گذاري ديگران نسبت به ما شكل مي گيرد، معيار ارزش‌مند بودن و منزلت اجتماعي، يعني ارزش ما در چشم و دل ديگران، به ميزان برخورداري ما از ثروت و قدرت بستگي پيدا مي‌كند.

نظام ارزشي حاكم به موقعيت ثروت ـ قدرت افراد درجات متفاوتي از حقوق انساني نسبت مي دهد. به اين ترتيب درجه برخورداري از حقوق انساني حامل مضامين و ارزش هايي است كه ريشه در مالكيت و ميزان برخورداري از قدرت و ثروت دارد . اين برداشت نوعي از نگاه داروييني به اجتماعي است كه

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

حقوق را براساس ميزان تناسب مردم با ملاک مالکيت به آن‌ها نسبت مي‌دهد. هرچه فرد برخوردارتر باشد تناسب بيشتري با نوع اصلح دارد و هر چه محروم‌تر، از کيفيات انساني بي بهره‌تر و تعلق بيشتري به دنياي غير انساني جامدات و حيوانات خواهد داشت. اگر اين گروه اخير بخواهد از منزلت انساني برخوردار باشد بايد نشان دهد که از تناسب لازم با نوع اصلح برخوردار است . از اينجاست که اضطراب دستيابي به منزلت اجتماعي آغاز مي‌شود. همه مي‌کوشند تا ظاهر خود را آراستة اين «تناسب» کنند. براي کسب درجاتي از موقعيت انساني بايد «شايستگي»هاي لازم را اختيار کنند . آرزوي همه طبقات پايين‌تر مالک شدن و افزودن بر دارايي‌ها و کسب ثروت، و دستيابي به پول مي شود. اما تحقق اين آرزو براي بسياري مقدور نمي شود و يا مستلزم زمان طولاني است . راه‌هاي ميان‌بر وجود دارد. آراستن ظاهر به معيارهاي برخورداري ي کي از آنهاست. اعلام وفاداري به ارزش هاي مسلط در جلوه‌هاي تملق و اطاعت يکي ديگر از اين راه هاست. اضطراب دستيابي به موقعيت‌هاي برتر آن‌ها را طعمه مطامع مستبدين و تبديل به ابزار سرکوب مي کند. در اين فرايند ترس و اضطراب به خلق خدايگان در جهان مي‌انجامد. از خودبيگانگي تنزل مقام و ارزش انساني ناشي از کالايي شدن کيفيات اساسي هويت

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

انساني است. غرابت با سرشت انساني حقيقي خودش و غرابت با موجودات ديگر . اين غرابت از خود و ديگران سرشت واقعي انسان را از او مي رباید و تمام روابط را به روابط بين كالا (دارايي) تنزل مي‌دهد، خ ود ذات انسان ها، نه فقط نيروي كار آنها، بلكه هويت، طبيعت، و وجودشان به صرف كالاها تنزل مي‌كنند.

از خودبيگانگي چيزي جز تنزل از مقام انساني نيست كه ناشي از كالايي شدن كيفيات اساسي هويت انساني است. به اين ترتيب، در كانون مفهوم از خودبيگانگي مفهوم تنزل مقام نف س در جامعه مدرن از طريق شيئي شدن نه تنها نيروي كار فرد بلكه همچنين جنبه‌هاي اساسي هويت انسان مدرن است.

7) قدرت سياسي و خلق ثروت

قدرت سياسي و خلق ثروت رابط ه تنگاتنگي در طول تاريخ نظام هاي ملي و بين المللي داشته اند. در قرون هفده و هجده ميلادي ديدگاه سوداگري حاكم عمدتاً چنين بود كه «ثروت و قدرت هر يک هدف هاي نهايي سياست‌هاي ملي هستند، و يک هماهنگي بلند مدت بين اين هدف ها وجود دارد». صرفنظر از اين كه آيا در شكل‌گيري سياست‌هاي دولت‌ها بين اين دو هماهنگي وجود داشته است يا تنش، در نظام بين‌المللي درگيري سياسي كم اكان توجه خود را معطوف اين دو عنصر ب ه هم مرتبط قدرت و ثروت و

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

توزيع نسبي آن‌ها كرده است. در نظام سوداگري اغلب كشورهاي اروپايي تحت حكومت هاي سلطنتي مطلقه قرار داشتند و بين كنترل هر دو روابط اقتصادي داخلي و خارجي و تمركز قدرتشان رابطه تنگاتنگي مي‌ديدند.

جديدترين تجلي رابطه پيچيده بين قدرت و ثروت (يا به طور مشخص تر، بين قلمروهاي سياسي و اقتصادي) در سياست بين الملل ارتباط بين قدرت سياسي، از يک سو، و نظام توليد و توزيع ثروت كه از آن به عنوان اقتصاد بازار نامبرده مي‌شود، از سوي ديگر، است. ابتدا تمايز مهمي در ارتباط با «بازار» بايد قائل شويم. به لحاظ تاريخي، بازارها همواره به اَشكال مختلف به صورت روابط مبادله اقتصادي (تجارت) بين افراد، بنگاه‌ها، يا جوامع وجود داشته اند. اما مفهوم كلي يک بازار به عنوان يک انگاره متمركز مبادله را بايد از شكل خاصي از اقتصاد بازار يا نظام بازار متمايز كرد، كه ريشه‌هاي آن در انقلاب صنعتي نهفته است.

نظام بازار، با سرما يه صنعتي مشخص مي‌شود كه در قلب پد يده‌اي قرار دارد كه به وس يله اقتصاددانان كلاس يک همچون آدام اسم يت، د يويد ريكاردو و كارل ماركس تحل يل شده است كه در آن مالكين سرما يه، كارگران، و واسطه‌ها همگ ي از طريق يک انگاره پ يچ يده از نهادها ي سياسي و

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

بازار به هم مرتبط مي‌شوند. اين روابط اجتماعي سرمايه مورد نياز براي توليد كالاها را خلق مي‌كند و گردش پول براي خريد كالاها و خدمات، زمين، كار، و البته خود پول تسهيل مي‌كند. در دوران پيش از عصر سوداگري نيز بازار وجود داشته است اما نظام بازار مبتني بر سرمايه صنعتي و توليد صنعتي وجود نداشته است؛ بازار مباني روابط اقتصادي و اجتماعي را به اندازه امروزه شكل نمي‌داد. تا انقلاب صنعتي و حتي سال‌ها پس از آن، اغلب اقتصادهاي داخلي به ندرت چه به طور داخلي و چه لحاظ بين‌المللي ادغام نبودند، آن‌ها شامل بازارهايي مي‌شدند كه اساساً بازارهاي محلي بودند، و توسعه فضايي آن‌ها به وسيله تكنولوژي و ماهيت معيشتي كشاورزي محدود مي‌شد.

اين اقتصاد بازار در نيمه دوم قرن هجدهم شروع به ظهور كرد و از مرحله «كلاسيكي» آن در ميانه قرن نوزدهم و اواخر آن عبور كرد. اقتصادهاي ملي به لحاظ داخلي و نيز خارجي با ساختارهاي تجارت بين‌المللي ادغام شدند. حتي خود نظام بازار از شروع آن تاكنون دستخوش تحولات عميقي شده است. با فروپاشي نظام اقتصاد بازار آزاد در 1930 و ساختن نظام مختلط اقتصادي بعد از جنگ جهاني دوم، اين نظام نيز از دهه 1970 دستخوش تحولات قابل توجهي شده است. اين تحولات در نظام بازار

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

پيوند تنگاتنگي با تحولات مهم ي در قلمرو س ياسي داشته اند. بنابراين يک ارتباط تنگاتنگ و متقابل بين کنترل منابع قابل ملاحظه اي در اقتصاد بازار و اِعمال قدرت س ياسي، حتي در اقتصادهاي داخلي، وجود دارد. تحولات در ماه يت ساختارهاي اقتصادي با تحولات سياسي و اجتماعي در جامعه پيوند خورده است. اين ساختارها به لحاظ سياسي منازعه‌برانگيز هستند، به ا ين معنا که منافع را به گروه ي و مضار را به گروه د يگري تخصيص مي‌دهند. به اين ترتيب يک ارتباط تنگاتنگ بين ساختارهاي اجتماعي و اقتصادي نظام اقتصادي سرماي‌ه‌داري، از يک سو و اِعمال قدرت س ياسي در نظام ب ين‌المللي، از سو ي ديگر وجود دارد. در درون نظام هاي سياسي داخلي، نظام سرماي‌ه‌داري توليد، حافظ سلطه يک طبقه بر طبقه د يگر است و دولت، دولت سرما ي‌ه‌دار است. وقتي اقتصاد بين‌المللي مي‌شود، اين سلطة طبقاتي خود را در درون س ياست بين‌الملل متجلي مي‌سازد. سازمان سياسي نظام بين‌المللي منعکس‌کننده روابط قدرت اقتصادي بازار فراملي است. اين امر خود را هم در رقابت م يان دولت ها در نظام ب ين‌الملل متجلي مي‌سازد و هم د ر فرايندهاي همکاري که در نظام‌هاي اقتصاد بين الملل متجلي مي‌شوند.

8) توليد و ساختار قدرت

منظور از توليد، شيوه خاصي از سازماندهي

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

نیروهاي مولد است، و شامل روابط اجتماعي تولید که بین المللي شدن روابط قدرت بین طبقات مختلف را مي سازد، و ایدئولوژي یا ایدئولوژي هایي که وجوه مشترک یا متخاصم هم دارند و اینکه تعیین مي‌کنند چه معنایي به کار نسبت داده خواهد شد، و با چه کسي. در انجام این کار برنارد (2000) سه ادعاي اساسي مي‌کند.

نخست این است که درک ماهیت در حال تغییر قدرت در اقتصاد سیاسي جهاني مستلزم این تحقیق است که قدرت واقعاً کجا قرار مي گیرد. بررسي تغییرات در تولید نه تنها کمک مي کند که تغییرات در موازنه قدرت بین دولت ها توضیح داده شود، یا تعیین وضعیت جدید فضایي فعالیت اقتصادي خاصي، و اغلب از آن به تغییر موازنه قدرت از اقیانوس آتلانتیک به اقیانوس آرام تعبیر مي‌شود، اما همچنین به ما اجازه مي‌دهد که ماهیت طبقاتي آن تحولات را درک کنیم. به عبارت دیگر، بررسي جدي تولید روشي ارائه مي‌کند که در آن مفاهیم کلي جایگاه خود را مي‌یابند و ارتباط خود را با مفاهیم جهاني شدن و نسبت آن‌ها را با تولید و توزیع مازاد اقتصادي تعیین مي‌کند.

ادعاي دوم این است که مطالعه تولید به ما نشان مي‌دهد که چگونه ساختارهاي ت ولید به لحاظ تاریخي توسط موقعیت هاي داخلي قدرت در بستر یک

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

ميراث نهادي و ايدئولوژي هاي متمايز ساخته مي‌شوند.

سوم اينكه، با درک توليد به شيوه اي سياسي مي‌توانيم درک كنيم كه جهاني شدن نه يک فرايند خنثي است كه در س طح «جهاني» با نيروي حتمي و گريزناپذير جاذبة زمين رخ داده باشد و نه اينكه صرفاً مربوط به شركت هاي فراملیتي است كه مي‌كوشيدند تا از دولت هاي ملي فرار كنند و بدين وسيله اين حاكميت ملي را دچار چالش كنند. بلكه جهاني شدن تعيين وضعيت مج دد قدرت در تمام سطوح و توليد فضاهاي جديد همچون تعيين نقش و اهميت «كلان مناطقي» است كه مجدداً در سطح جهاني در حال ظهور و شكل‌گيري هستند. به اين ترتيب اين تحليل به ما مي‌گويد كه جهاني شدن يک فرايند همگن سازي تحميل شده از خارج و از بالا به پائين نيست و نيز اي نكه قلمروهاي اجتماعي جهاني، كلان منطقه اي، و محلي قلمروهاي جدا از يكديگر نيستند.

توليد، مباني مادي كليه اَشكال زندگي اجتماعي، و رو شهايي را كه در آن ها تلاش هاي انساني در فرايند توليد تلفيق مي شوند و بر كليه جنبه هاي ديگر زندگي اجتماعي، از جمله سازمان سياس ي، تاثير مي گذارند بوجود مي آورد. توليد ظرفيت اعمال قدرت را به وجود مي‌آورد، اما قدرت شيوه اي

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

را كه در آن توليد صورت مي‌گيرد تعيين مي‌كند. به اين ترتيب يک رابطه متقابل بين قدرت و توليد وجود دارد. براي تبيين رابطه متقابل قدرت و توليد بايد مقوله كلي توليد را به مفاهيمي ترجمه كنيم كه اَشكال مشخص تاريخي شيوه هايي را كه در آن توليد سازماندهي شده است به شيوه هاي روابط اجتماعي توليد بيان كنند.

9) فقر و ساختار قدرت

فقر و فساد در يک جامعه، مستقل از ساختارها و روابط قدرت در سطوح بين المللي و ملي نيست؛ همان‌گونه كه رف تار حاكمان و سياستمداران در سطوح ملي مستقل از اين ساختارها نيست. براي روشن شدن چگونگي كاركرد اين ساختارها و تأثيرات آن‌ها بر گسترش فقر و فساد در كشورهاي در حال توسعه شايد ذكر چند نمونه مفيد باشد.

ساختار و روابط قدرت در مقياس جهاني، به رغم شعارهايي كه داده مي‌شود، سخت مخالف حاكميت نظام‌هاي مردم‌سالار در كشورهاي صاحب نفت و منابع غني طبيعي در جهان سوم است؛ و عجيب نيست كه در هيچ كشور توليدكننده نفت مردم‌سالاري تحقق نيافته است. در پاييز سال 1379، اروپا با بحران كوتاه مدت انرژي مواجه شد كه علت آن گراني قيمت سوخت خودروها و اعتصاب كاميون داران دركشورهاي عضو اتحاديه اروپا بود. در بسياري از موارد تا

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

هفتاد درصد از قيمت سوخت خودروها در جايگاه هاي فروش بنزين را ماليات هاي وضع شده تشكيل مي‌داد. در نتيجه كاميون داران در اعتراض به سياست هاي دولت در انگلستان دست به اعتصاب زد ند كه به سرعت سراسر كشورهاي اروپاي غربي و عضو اتحاديه اروپا را فراگرفت. نخست وزير انگلستان در اولين واكنش رسمي تقاضاي اعتصاب كنندگان را غير منطقي دانست و قاطعانه كاهش هرگونه نرخ ماليات را مخالف منافع ملي كشورش ارزيابي كرد . وي اظهار داشت كه كاهش نرخ ماليات ب ر مواد سوختي به معناي كاسته شدن از درآمد دولت و در نتيجه تقليل رفاه اجتماعي از طريق كاهش اعانات بيكاري، سقوط كيفيت آم وزش، تضعيف نظام بهداشت همگاني وكاسته شدن از ده ها برنامه ديگر خدمات اجتماعي وعمومي است كه عمدتاً از طريق ماليات ها به ويژه ماليات بر سوخت ت امين مالي مي‌شوند. در پي گسترش سريع اعتصاب ها به سراسر اروپاي غربي، وزراي اقتصادي كشورهاي اتحاديه ار وپا پس از يک جلسه اضطراري سياست هاي خود را براي كاه ش قيمت‌هاي سوخت در كشورهايشان اعلام كردند : فشار بر روي اپک براي توليد بيشتر و در نتيجه كاهش قيمت جهاني نفت و از اين طريق كاهش قيمت محصولات حاصل از نفت. به عبارت ديگر كشورهاي توليدكننده نفت (اپک) كه همگي از جمله كشورهاي جهان سوم

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

دچار فقر گسترده ناشي از بيكاري هاي فاقد حمايت‌هاي دولتي هستند و از نظام هاي عليل آموزشي و بهداشتي شديداً رنج مي برند و تقريباً هيچگو نه پوشش حمايتي براي بيكاران ندارند، سالمندان و از كارافتادگان از كمترين مزاياي انساني محروم هستند، بايد تامين كننده هزينه هاي بيكاران و نگهداري از سالمن‌دان و از كارافتادگان، نظام هاي آموزشي و بهداشتي كشورهاي صنعتي باشند . ساختار قدرت جهاني دقيقاً به دليل منافع اقتصادي خود از هرگونه تلاش براي جلوگيري از تغيير نظام سلسله مراتبي قدرت در سطح جهاني دريغ نمي كند و از وجود نظام هاي مستبد و حاكمان فاسد در اين كشورها بيشترين نفع را مي برد. چون اين نظام ها به سادگي قابل كنترل و معامله هستند. بنابراين، پيشگيري از تحقق نظام هاي مردم سالار در كشورهاي توليدكننده نفت عضو اپک كاملاً همسو با سياست كنترل جريان انرژي ارزان از اين كشورها به كشورهاي صنعتي است. كشورهاي جهان سوم فاقد قدرت لازم براي حراست از منافع ومنابع خود هستند و ساختار قدرت حاكم بر روابط بين الملل به زيان ملت‌هاي محروم در قالب روابط استعماري نو عمل مي‌كند.

مثال ديگر، بعد ديگري از نقش نظام قدرت جهاني در حفظ روابط فاسد در كشورهاي جهان سوم را بيان

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

مي‌كند. در يک برنامه راديويي در يكي از كشورهاي صنعتي اروپا مسئله حضور مافياي روسيه در اروپا و سرمايه گذاري آن‌ها در كشور هاي اروپايي مورد بحث قرار گرفت و اينكه چه تمه يداتي بايد براي جلوگيري از آسيب هاي مافياي روسيه در اروپا اتخاذ شود. پاسخ محقق اروپايي در اين مصا حبه چنين بود كه ما نمي توانيم كساني را كه با چمدان‌هاي پر از دلار وارد كشورمان مي شوند پذيرا نباشيم، بلكه بايد بكوشيم تا رفتار آن‌ها را در كشورهايمان تحت نظارت دقيق داشته باشيم . به عبارت ديگر قاچاق دلارهاي ناشي از معاملات حاصل از جرم و جنايات سازمان يافته به غرب تسهيل و ترغيب مي شود. معناي عميق تر اين تسهيلات وقتي بهتر درک مي شود كه آن ها را در كنار سياست هاي مهاجرت ب ه اين كشورها بررسي كنيم . همزمان، كاركرد نهادهاي بين المللي را كه ابزارهاي نظام جهاني هستند نيز دقيقاً در راستاي تضعيف بنيه اقتصادي كشورهاي جهان سوم و به نفع قدرت هاي مسلط مي يابيم. در سال 2001 ژوزف استيگلينز برنده جايزه نوبل اقتصاد در همين سال كه به تازگي از سمت معاون ارشد بانک ج هاني استعفاء كرده بود در مصاحبه اي صندوق بين المللي پول را به كمک در خروج غيرقانوني منابع ارزي از روسيه، و از جمله مبالغ وام‌هاي اعطاء شده بانک جهاني و

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

صندوق بين المللي پول به اين كشور، متهم كرد و اظهار داشت كه شخصاً شا هد اسنادي در اين رابطه بوده است. ساختار قدرت جهاني فرار سرمايه ها از كشورهاي فقير به غرب را تسهيل و بلكه تحميل مي‌كند و اين در حالي است كه در اين كشورها ب ه دليل فقدان سرمايه گذاري كافي و توزيع بسيار نابرابر درآمد و ثروت، صدها ميليون نفر از انسان‌ها گرفتار فقر و نكبت و ناامني و ضعف رو به تزايد ناشي از فرار سرمايه هاي مادي و انساني هستند هم زمان ورود صدها ميليارد دلار سرمايه هاي كشورهاي جهان سوم به طرق رسمي يا غير قانوني به غرب، رفاه، خوشبختي، اشتغال، امنيت، جلب و جذب سرمايه‌ها و مغزها را براي آن‌ها به ارمغان مي‌آورد. فقر و نكبت در جنوب و نيز مكنت و امنيت در شمال دو روي يک سكه هستند . به اين ترتيب، درک اين نكته مشكل نيست كه چرا ساختار كنوني قدرت در مقياس جهاني از وجود حاكميت‌هاي مستبد و فاسد و نيز نكبت و ناامني در جهان سوم استقبال مي‌كند، كه حداقل آن حفظ سلسله مراتب كنوني قدرت در مقياس جهاني است . م عامله با يک استبداد موروثي ساده‌تر از معامله با يک مجلس به نمايندي از يک ملت است.

10) نفت و ساختار قدرت

نفت به عنوان مهم ترين منبع انرژي اقتصا د جهاني

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

اهميت سياسي كشورهاي نفت خيز را در چشم و دل نظام جهاني دو چندان ساخته است از اين روست كه كشورهاي نفتخيز جهان و از جمله كشور ما همواره كانون رقابت قدرتهاي جهاني و منطقه اي بوده است. از سوي ديگر، سلطة توليد نفت در اين كشورها ساختار سياسي آن‌ها را شديداً متأثر ساخته، به طوري كه بررسي تاثيرات سياست هاي جهاني در سياستهاي اقتصادي اجتماعي كش ورهاي نفت خيز مقوله اي است كه فرصت مستقلي مي طلبد. اما در اينجا بيشتر رابطه بين توليد نفت و ساختار سياسي را در داخل بررسي مي‌كنيم.

رابطه بين توليد و ساختار قدرت از آن جهت بيشتر مورد توجه قرار مي‌گيرد كه از جمله هدفهاي اوليه انقلاب اسلامي ، تغيير جهت وابستگ ي نظام سياسي به درآمدهاي نفتي و ب ه دنبال آن تغيير ساختار توليد در كشور بود . اما پس از گذشت ربع قرن از استقرار نظام فاصله بين آرمان ها و واقعيات بيشتر و بيشتر شد. انقلاب اسلامي تنها به تغيير مديريت هاي ساختار توليدي وابسته بسنده كرد بدون آنكه ساختار اين تول يد تغيير كند . اقتصاد كشور نتوانست از سلطه وابستگي به درآمدهاي نفتي بكاهد . علت اين عدم موفقيت را بايد در ارتباط بين ساختار توليد و ساختار سياسي كشور جستجو كرد . از جمله اهداف اصلي

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

انقلاب اسلامي تبديل صنايع وابسته در نظام پيشين به صنايع مولد و مستقل بود. بدون ترديد يكي از مضامين «استقلال» در شعارهاي اصلي «استقلال، آزادي و جمهوري اسلامي» همين استقلال اقتصادي است كه بدون آن استقلال سياسي نيز امكان پذير نخواهد بود. استقلال در اين مفهوم به معناي خودكفايي كامل نيست بلكه به معناي استقلال اتخاذ در تصميمات اساسي در يک بستر تعامل فعال و سازنده با اقتصاد جهاني است.

همان‌طور كه اشاره شد، توليد ظرفيت اعمال قدرت ايجاد مي‌كند و قدرت شيوه اي را كه در آن توليد صورت مي گيرد تعيين مي كند. توليد نه تنها از طريق يک رابطه قدرت صورت مي گيرد، بلكه همچنين منابعي را به وجود مي‌آورد كه مي‌تواند به شكل‌هاي ديگر قدرت مالي، اداري، ايدئولوژيكي، نظامي، و انتظامي تبديل شود. به اين ترتيب ساختار سياسي توليد پس از انقلاب بدون تغيير باقي ماند و قدرت مالي، اداري ساختار گذشته در ظاهري متفاوت باز توليد شد كه اين هم به نوبه خود به احياء روابط اجتماعي گذشته انجاميد. تحقق آرمان كاستن از وابستگي تنها از طريق اصلاح روابط اجتماعي توليد امكان‌پذير است كه خود انعكاس شيوه هاي توليد و ساختار قدرت در جامعه است . ساختارهاي اصلي توليد اگرچه به وسيله دولت انقلاب ايجاد نشده

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

بود، اما به وسيله حكومت ترغيب و حفظ شد . شكل روابط حاكم و محكوم، مسلط و زير سلطه سازماندهي جديدي به خود گرفت. به تدريج درآمدهاي حاصل از فروش نفت منبع سرشار رانت شد، به اين معنا كه افرادي در درون حاكميت توانستند با استفاده از مناسبات سياسي از منابع عمومي به نفع شخصي بهره‌گيري كنند. زمينه براي نه ادينه شدن فساد فراهم آمد. سياست‌هاي اقتصادي غلط كه با خاتمه دوران جنگ تحميلي آغاز شد تاثيراتي ويرانگر بر اقتصاد كشور، توزيع درآمد، تعميق فقر و نابرابري، گسترش فرصت هاي رانت‌خواري و نهايتاً گسترش فساد در اَشكال گوناگون آن داشت.

اقتصاد نفتي منجر به شكل گيري «بين‌ش نفتي» در ساختار تصميم گيري كشور شده است كه اصلي ترين مانع توسعه اقتصادي اجتماعي در كشور است . اصلاحات اساسي در كشور تنها با اصلاح بينش نفتي آغاز مي‌شود و اين يک به نوبه خود مستلزم تحول در درک مديريت كلان كشور است. منظور از «بينش نفتي» نگرشي در مديريت كلان و سياستگذاري كشور است كه در مواجهه با مشكلات و بحران هاي مختلف اقتصادي اجتماعي توسل به درآمدهاي نفتي را راهگشاي معضلات مي داند. تقريباً تمامي سياست هاي اقتصادي اجتماعي تنها به اتكاء اين درآمدها شكل مي‌گيرند و عملي مي شوند. به عنوان مثال نگاه ي به پديدة

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

بي‌كاري در كشور و راه حل‌هاي پيشنهادي براي رويارويي با آن منظور نگارنده را از «بينش نفتي» روشن مي‌سازد. راه‌حل‌هاي پيشنهادي موسوم به وام خود اشتغالي براي حل مشكل بيكاري با پشتوانه درآمدهاي نفتي شكل گرفت . اگرچه از ابتدا شكست اين راه حل‌ها مشخص بود اما به دلايل «سياسي» به مرحله اجرا درآ مد. آنچه مسلم است اينكه اين طرح هاي ناكارا تنها با پشتوانة وجود درآمدهاي نفتي شكل مي گيرند و به اجراء درمي‌آيند. يا به عبارت ديگر در صورت عدم وجود درآمدهاي نفتي جامعه ناگزير مي‌بود كه در مواجهه با بحران پيش آمده راه حل‌هاي متفاوتي بيابد. «بينش نفتي» ساده‌ترين راه را برمي گزينند و آن سرازير كردن درآمد نفت براي حل بحران‌ها و معضلات اقتصادي اجتماعي است. تقريباً هيچ يک از حوزه‌هاي سياستگذاري در كشور مصون از اين بليه نبوده است و مي توان از تأمين نيازهاي روزمره جامعه تا فعاليت‌هاي فرهنگي و تبليغي را برشمرد كه تنها به اتكاء درآمدهاي نفتي محقق مي‌شوند. اما مصيبت بزرگ در اين فراين د اتلاف منابع نفتي در تخصيص غيربهينه آن نيست بلكه تاثير مخرب حاكميت چنين بينشي اين است كه جامعه را از فرايند يادگيري و مواجه با بحران ها محروم مي‌سازد. ترزيق پول نفت تنها بحران‌ها را اندكي به تعويق مي‌اندازد و اين

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

باربحران با ابعادي بزرگتر و پيچيده‌تر از گذشته ظاهر مي‌شود كه حل آن بسيار پيچيده‌تر خواهد بود.

درک بسيار ابتدايي از مفاهيمي همچون امنيت، استقلال، توسعه و آزادي، نقش دولت و بازار، و از اين قبيل سبب شد كه راه بردها و سياست هاي نامتناسبي شكل بگيرند كه هيچ نسبتي با واقعيات اقتصادي ـ اجتماعي، سياسي و فرهنگي و نيز ظرفيت‌هاي نهادي كشور نداشتند . سياست‌هاي غلط زمينه هاي سوء استفاده از قدرت را گسترش بخشيد و به دنبال آن قطبي شدن بي‌سابقة جامعه پديد آمد.

بدين ترتيب ب ينش نفتي جامعه را از فرصت هاي فراگيري در مواجهه و رويارويي با بحران ها و مصائب محروم مي‌سازد و به عبارت دقيق تر فرصت‌هاي شكل‌گيري توسعه واقعي را از بين مي برد. توسعه و رشد اصولاً در تلاش براي حل بحران و مشكلات فراروي جوامع شكل گرفته اند. جوامع بشري در تلاش برا ي فائق آمدن بر موانع فراروي و نيز دستيابي به زندگي بهتر رشد كرده اند. در مقابل، اقتصادهاي نفتي براي حل معضلات خود از ساده ترين روش يعني پرداخت از محل درآمدهاي نفتي را برگزيده اند و بدين ترتيب جامعه را از مواجهه با بحران و عبور از آن و فراگيري رويارويي با م شكلات محروم كرده است. بحران‌ها فرصت هاي فراگيري و رشد فرهنگي، علمي و فناوري هستند در حالي كه در بينش نفتي

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

تهديد به شمار مي‌آيند.

مادامي كه جامعه در دوران بحراني آزموده نشود فرهنگ مقاومت، صبر، قناعت، همدردي، مشاركت، سختكوشي و تلاش شكل نمي گيرد و به منصة ظه ور نمي‌رسد. هيچ جامعه‌اي بدون اين ويژگي‌ها به توسعه دست نيافته است و كشور ما نيز مستثني از اين قاعده نيست. بينش نفتي همه اين فرصت ها را از جامعه گرفته و در عوض روحيه تسليم، توقع بدون تلاش، كم صبري، مصرف طلبي و اسراف، نفع طلبي و فردگرايي منحط، تن پروري و زي اده‌خواهي را به ويژه در سطح گسترده اي از طبقات متوسط و مرفه پديد آورده است.

از بالغ بر 230 هزار ميليارد ﷼ ظرفيت مالياتي در كشور تنها 60 هزار ميليارد ﷼ آن محقق مي شود كه بالغ بر نيمي از منابع جمع آوري شده نيز فقط صرف نظام جمع آوري مي‌شود. نفوذ طبقات م توسط و مرفه (عموماً از پرداخت ماليات طفره مي روند) منابع نفتي را جايگزين منابع شخصي خود مي كند. بدين ترتيب منابع نفتي عملاً به كام گروه هاي ذينفوذ جامعه جايگزين بدهي‌هاي آن‌ها مي‌شود.

يارانه‌هاي انرژي و عمدتاً بنزين از مصاديق بارز سوء استفاده از منابع نفتي ، ناتواني نظام سياسي، و نفوذ گروه هاي ذينفع در جلوگيري از اصلاح بينش نفتي در كشور است . در كشورهاي

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

پيشرفته، همان‌طور كه اشاره شد، منابع اصلي رفاه و تأمين اجتماعي از محل درآمدهاي مالياتي و به ويژه ماليات‌هاي سنگين بر انرژي و سوخت خودروها تأمين مي شود در حالي كه در اقتصاد نفتي به انرژي يارانه پرداخت مي شود! ساخت سياسي (قدرت) ساختار توليدي متناسب، را پديد مي آورد، اقتصاد نفتي همراه با بينش نفتي به طور اتفاقي و تصادفي پديد نيامده اند برعكس كاملاً منطقي، مرتبط، معنادار و طبيعي بروز كرده اند. اين صورت‌بندي خود سخت ترين پوستة مقاومت در مقابل توسعه در ابعاد مختلف را به وجود آورده است.

تأمين منابع يارانه ها و پرداخت‌هاي انتقالي در حمايت‌هاي اجتماعي به طور كامل از محل درآمدهاي نفتي صورت مي گيرد در حالي كه م حل منطقي تأمين اين منابع ماليات ها هستند. همچنين اي ن انحراف در تخصيص منابع تنها به اتلاف منابع و از بين رفتن فرصت هاي سرمايه گذاري، اشتغال، افزايش ظرفيت‌هاي توليدي كشور منجر نمي شود بلكه ساختار سياسي را متأثر ساخته است، عزم سياسي لازم براي انجام اصلاحات ريشه اي را كاملاً تحليل برده است و اتخاذ تصميمات اساسي و ساختاري در اين چارچوب را هر چه بيشتر بعيدتر و غيرمتحمل‌تر كرده است و پاسخ اين سئوال اساسي را روشن‌تر مي‌سازد كه «آيا دولت نفتي به هيچوجه مي تواند دولت توسعه گرا

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

باشد؟»

11) نتيجه‌گيري

الف) مردم‌سالاري در كشورهاي نفت خيز مخالف روند نو استعماري حاكم بر مناسبات جهاني است. تبعات مردم‌سالاري در كشورهاي نفت خيز جهان براي نظام جهاني بسيار ويرانگر است و بنابراين، نظام جهاني به هيچ وجه خواهان پديد آمدن مردم سالاري در اين كشورها نيست و از هرگونه تلاش براي شكل‌گيري آن جلوگيري خواهد كرد.*

ب) در سطح ملي، درآمدهاي حاصل از فروش من ابع طبيعي سهل‌ترين شكل دستيابي به درآمدهاي حكومتي ست و اگر اين درآمدها كفايت هزينه‌هاي مورد نياز آن‌ها را بكند تأثيرات آن ساختار سياسي اين كشورها را نيز تحت تأثير قرار مي دهد. (Cox, 1987) و عزم حاكمان و برنامه ريزان را در كشف منابع جديد و سرمايه گذاري در س اير منابع و ب ه ويژه سرمايه‌هاي انساني، سست بلكه عليل مي‌كند.

ج) تأمين هزينه‌هاي جاري حكومت‌ها از طريق فروش

* لازم به ذكر است كه پس ساختار قدرت در مقياس جهان و محيط اقتصاد و سياست بين الملل تفاوت‌هايي وجود دارد. به نظر اين نگارنده محيط اقتصاد و سياست بين الملل هم توأم با تهديد است و هم فرصت ميزان بهره گيري از فرصت‌ها و كاستن از عوارض بستگي به عملكرد ساختار قدرت در سطح ملي دارد.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

منابع طبيعي ـ كه متعلق به نسل‌هاي آتي نيز هست ـ زمينه‌هاي گسترش فساد را تسهيل مي‌كند. حاكمان را از مشاركت شهروندان در تأمين هزينه‌هاي جاري بي‌نياز مي‌سازد، نظام مالياتي را تضعيف مي‌كند، رانت‌هاي گسترده اي فراهم مي‌آورد، زمينه‌هاي رانت‌خواري را ترويج مي‌كند، سفله‌پروري را ترغيب مي‌كند، عدم پاسخگويي را سبب مي‌شود، نابرابري‌هاي عظيم در توزيع ثروت را پديد مي‌آورد، و وابستگي را تعميق مي‌بخشد.

د) فقر محصول ساختار قدرت و نظام اجتماعي است. به منظور تضمين موفقيت سياست فقرزدايي، بايد تغييرات اساسي در بينش‌ها و جهت‌گيري‌هاي سياستي همراه با اصلاحات در ساختار سياسي صورت پذيرد. در اين اصلاح بينشي، فقرا به عنوان قربانيان نظام اجتماعي ارزيابي مي‌شوند و از اينرو دسترسي همه افراد جامعه به حداقل نيازهاي اساسي يک حق همگاني در نظر گرفته مي‌شود كه تأمين اين حق به عهده دولت هاست. به فقرا به عنوان افراد فعالي نگريسته مي‌شود كه بايد در فرايند فقرزدايي خودشان شركت داده شوند . از جمله فعاليت‌هاي اساسي دولت‌ها ارتقاء ظرفيت‌هاي فرهنگي جامعه است به نحوي كه محروميين جامعه نسبت به حقوق اجتماعي و انساني خود كاملاً هوشيار شوند و نسبت به حفظ حريم حقوق فردي خود حساس

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

شوند. گفتمان‌هاي حاكم بايد به نحوي سامان يابند كه عزت نفس همه آحاد جامعه به صورت يك پيكر واحد حفظ شود و از تقسيم‌بندي‌هاي متعارف گفتمان‌هاي حاكم در مورد «غيرفقرا» و «فقرا» يا «ما» و «ديگران» پرهيز شود. تغيير ارزش هاي اجتماعي به نحوي صورت گيرد كه حقوق انسان ها به ميزان مالكيت آن‌ها و برخوردي از قدرت و ثروت بستگي نداشته باشد. حفظ عزت نفس انسان ها تنها از طريق جلوگيري از تنزل مقام انساني به اشياء و كالايي شدن كيفيات اساسي هويت انساني امكان‌پذير است.

هـ) اصلاح ساختار سياسي در كشورهاي نفت‌خيز تنها با تغيير جهت مصارف درآمدهاي نفتي و صادرات منابع طبيعي به تول يد زير ساخت هاي اقتصادي و تربيت نيروي انساني به صورت سرمايه‌گذاري در نظام هاي آموزشي و بهداشتي و ارتقاء سرمايه‌هاي انساني مقدور است و هزينه‌هاي جاري دستگاه‌هاي مختلف حاكميت تنها بايد از طريق جمع‌آوري ماليات و مشاركت مردم در تأمين اين هزينه‌ها فراهم شود. تغيير جهت مصارف منابع طبيعي بر ساخت سياسي اثرات عميق مي‌گذارد، اما به تنهايي ضمانت هاي لازم را براي معالجه فساد فراهم نمي‌آورد. تغييرات عميق‌تر ديگري نيز لازم است تا امكان مشاركت همه آحاد ملت را در نظام

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

تصميم‌گيري و شكل‌دهي به آيندة خود فراهم آورد.

و) از جمله اصلاحات ر يشه‌اي در ساختار س ياسي اصلاح فرايند تصم يم‌گيري است به نحو ي كه امكان مشاركت مردم را در ا ين فرايند امكان‌پذير سازد. به اين منظور مي‌توان ظرفيت‌هاي بالقوه شوراهاي محلي (شهر و روستا) را از طر يق تقويت آن‌ها و واگذاري قدرت دولت مركزي به اين شوراها ارتقاء بخشيد و زم ينه‌هاي مشاركت در قدرت و نظارت بر چگونگي استفاده از قدرت را در پائ ين‌ترين سطوح اجتماع فراهم مي‌آورد. تبديل شوراها ي شهر و روستا از شورهاي شهرداري به دولت‌هاي محلي امكان مشاركت عملي مردم را فراهم مي‌سازد.

ز) به منظور عمل ي ساختن مشاركت فقرا در فرايند فقرزدايي بايد ظرفيت‌هاي لازم براي اين مشاركت ايجاد شود. از اين رو توانمندسازي آحاد جامعه، به و يژه محروم ين، از اقدامات اساس ي دولت‌ها محسوب مي‌شود. فراهم آوردن آموزش هاي مهارتي با هدف پاسخگويي به ني‌ازهاي بازاركار در شرايط كنون ي و ني‌ازهاي بازار كار در آينده از جمله سي‌استهايي است كه بايد در فرايند فقرزدايي دنبال شود.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

References منـابـع

1. Bernard, M. (2000). **"Post- Fordism and Global Restructuring"**. In Richard Stubbs and Geoffrey R.D. Underhill, Political Economy and the changing Global Order. Second Edition. Oxford, Oxford University Press.152-162.
2. Cox, R. (1987). **"Production, Power, and World Order: Social Forces in the Making of History."** New York. Columbia University Press.
3. Dahrendorf, R. (1987). **"The Erosion of Citizenship and Its Consequenses for Us All".** New Stateman, 12 June, 12-15.
4. Deacon, A. (2002). **"Perspective on Welfare"**. Buckingham, Open University Press.
5. Dean, H. (2003). **"The Third Way and Social Welfare".** Social Policy & Administration, 37 (7), 695-708.
6. Franklin, R. (1991). **"Shadows of Race and Class".** Minneapolis, University of Minnesota Press.
7. Goffman, E. (1968). **"Stigma"**. Englewood Cliffs, NJ. Prentice- Hall.
8. Golding P. and Middleton, S. (1982), **"Images of Welfare."** Oxford. Martin Robertson.
9. Hall, Stuart (1992). **"The West and the Rest: Discourse of Power,"** in Stuart Hall and Bran Greben, Formations of Modernity. Polity Press, Cambridge. 275-331.
10. Handler, J. and Hasenfeld, Y. (1997). **"We the Poor People: Work, Poverty, and Welfare"**. New Haven. Yale University Press.
11. Himmelfarb, G. (1984). **"The Idea of Poverty: England in the Early Industrial Age"**. London. Faber & Faber.
12. Katz, M.B. (1989). **"The Underserving Poor."** New York: Basic Books.
13. Lewis, O. (1967). **"La Vida"**. London. Secker and Warburg.
14. Lister, R. (2004). **"Poverty."** Cambridge, Polity.
15. MacDonald, R. (editor) (1997). **"Youth, the'Underclass' and Social Exclusion"** London, Routlrdge.
16. MacDonald, R. (1994). **"Fiddly Jobs, Undeclared Working and the Something for Nothing Society".** Work, Employment and Society, 8 (4), 507-30.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]

17. Mann, K. (1994). **"The Making of an English 'Undercalss'?"**. Buckingham. Open University Press.
18. Murray, C. (2001). **"Underclass + 10"**. Londen. Institute for the Study of Civil Society.
19. Murray, C. (1996). **"The Emerging British Underclass"**. In R. Lister (ed), Charles Murray and the Underclass: The Developing Debate. Londen: IEA Health & Welfare Unit.
20. Novak, M. (1973). **"The New Consensus on Family and Welfare"**. Washington, DC. American Enterprise Institute.
21. Pickering, M. (2001). **"Stereotyping"**. Basingstoke: Palgrave.
22. Ridge, T. (2002). **"chidhood Poverty and Social Exclusion"**. Bristol, Policy Press.
23. Runciman, W.G. (1990). **"How Many Classes are There In Contemporary British Society?"**. Sociology, 24(3),378-96.
24. Sen, Amartya. (1999). **"Development As Freedom"**. Oxford, Oxford University Press.
25. Sen, Amartya. (1988). **"Hunger & Entitlements: Research for Action"**. World Iinstitute for Development Economics Research, United Nations University.
26. Squires, P. (1990). **"Anti-Social Policy"**. Hemel Hempstead. Harvester Wheatsheaf.
27. Valentine, C. (1968). **"Culture and Poverty"**. Chicago, University of Chicago Press.
28. Welshman, J. (2002). **"The Cycle of Deprivation and the Concept of the Underclass"**. Benefits, 10(3),199-205.
29. Wilson, W. J. (1987)**. "The Truely Disadvantaged"**. Chicago, University of Chicago Press.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-12]